

جهانی شدن: نظریه‌ها و رویکردها

نوشته: دکتر اسماعیل
مردانی گیوی

مدیر بخش مشاوره و تحقیق
در سازمان مدیریت صنعتی

دیدگاه‌های نظری گوناگونی دربارهٔ مسألهٔ جهانی شدن وجود دارد. برخی جهانی شدن را چیزی فراتر از مرحله‌ای گذرا و موقت در تاریخ بشر نمی‌دانند. برعکس، عده‌ای دیگر آن را آخرین تبلور رشد سرمایه‌داری غرب و نوسازی تلقی می‌کنند، و گروه سوم جهانی شدن را یک تحول اساسی در سیاست جهانی قلمداد می‌کنند که فهم آن نیازمند تفکر جدیدی است. باید آگاه بود که هیچ‌یک از این دیدگاه‌ها در بررسی پدیده‌های جهانی شدن به همهٔ پرسش‌های مطرح پاسخ مناسب نمی‌دهد بلکه هر کدام از منظری خاص و متفاوت به موضوع می‌نگرد. در این نوشته منظور آن نیست که بگوییم کدام یک از این دیدگاه‌ها بهترین است، بلکه هدف آن است که دیدگاه‌های نظری گوناگون و این که هر یک از تئوری‌ها چگونه به مسألهٔ جهانی شدن می‌نگرد، مورد بررسی قرار گیرد.

مهم‌ترین مسأله‌ای که هر پژوهشگر برای فهم سیاست جهانی در عصر حاضر با آن مواجه است حجم بسیار وسیع کتاب‌ها و مقالات در این زمینه و نیز مشکل درک ارتباط منطقی هر یک از آنها با موضوع است. وقتی انسان با چنین مسأله‌ای روبرو می‌شود ناگزیر است به تئوری‌ها متوسل شود. تئوری یک مدل فراگیر رسمی نیست بلکه ابزاری است برای ساده‌سازی که به انسان اجازه می‌دهد تصمیم‌گیری در مورد مربوط بودن یا نبودن حقایق را به سادگی انجام دهد. باید توجه داشت که تئوری یک انتخاب نیست بلکه ابزاری است که از طریق آن به حقایق می‌نگریم تا ببینیم کدام یک از میلیون‌ها واقعیت موجود در اطراف ما به موضوع مورد نظر مرتبط است.

در سال ۱۹۱۹ وقتی دیوید دیویس David Davies بخش سیاست بین‌الملل را ایجاد کرد^۱، هدف وی جلوگیری از جنگ بود. با مطالعه علمی سیاست بین‌الملل، دانشمندان می‌توانند علل مسایل مهم سیاسی در جهان را دریابند و راه‌حل‌هایی برای مشکلات به سیاستمداران ارائه کنند. بیست سال بعد، این رشته شاهد تعهداتی برای تغییر جهان (دیدگاه‌های هنجاری یا normative) و هدف مطالعات آکادمیک در این زمینه، تبدیل جهان به مکانی بهتر بود. این دیدگاه با ویژگی آرمان‌گراییانه ظهور کرد که از منظر «جهان چگونه باید باشد»

تلاش می‌کرد حوادث را در این مسیر پیش ببرد. دیدگاه مخالف که به رئالیسم یا واقع‌گرایی مشهور است، به جهان «آن‌گونه که هست» می‌پردازد نه آن‌گونه که می‌خواهیم باشد. از این دیدگاه جهان جای چندان دلچسب و مناسبی نیست و انسان‌ها در بهترین حالت، خودخواهند و شاید هم بدتر از آن باشند. احساس کامل بودن انسان و امکان بهبود وضع در سیاست جهان، به راحتی قابل حصول نیست. جدال دو دیدگاه آرمانگر او واقع‌گرا تا امروز ادامه یافته، اما اگر منصف باشیم باید اذعان کنیم که در این مجادله، واقع‌گرایی دست بالا را داشته است؛ علت هم این است که باورهای رئالیستی با عقل سلیم بیش تر هماهنگی دارد، بویژه که هر روزه با سیل اخبار رسانه‌ها و زشتی کردار انسان‌ها مواجه هستیم.

سه دیدگاه نظری عمده

سه دیدگاه نظری مهم برای فهم سیاست جهانی وجود دارد که عبارتند از: واقع‌گرایی، لیبرالیسم و نظریهٔ نظام جهانی. برخی از آگاهان علوم سیاسی و روابط بین‌الملل این سه نظریه را سه پارادایم می‌نامند. در دههٔ ۱۹۸۰، بحث‌های بین پارادایمی معمول شد به این مفهوم که سه نظریهٔ مذکور سه پارادایم در رقابت با هم هستند و واقعیت در مورد سیاست جهانی را در بحث میان این سه دیدگاه می‌توان فهمید. در نگاه اول به نظر می‌رسد که هر یک از این رویکردها برخی از جنبه‌های سیاست جهانی را بهتر از دیگران توضیح می‌دهد و ترکیبی از این سه رویکرد می‌تواند گویای علل اصلی باشد. اما کار چنان که به نظر می‌رسد ساده هم نیست زیرا این سه رویکرد، رویکردهایی مختلف به یک جهان نیست بلکه سه رویکرد از دنیا‌های گوناگون است. روشن است که هر یک از این رویکردها به جنبه‌ای از سیاست جهانی بیش تر می‌پردازد مثلاً رئالیسم به رابطهٔ قدرت بین دولت‌ها می‌پردازد؛ لیبرالیسم به یک رشته تعاملات ریشه‌ای بین بازیگران دولتی و غیر دولتی توجه دارد، و نظریهٔ نظام جهانی بر الگوهای اقتصاد جهانی متمرکز است. اما هر یک از رویکردها مدعی چیزی فراتر از این است و ادعا می‌کند که مهم‌ترین جنبه‌های سیاست جهانی را انتخاب کرده و دلایل

بهتری از رویکردهای رقیب ارائه می‌دهد. این سه رویکرد در مورد آنچه واقعاً وجود دارد، اتفاق نظر ندارند.

باید دانست که هیچ‌یک از این رویکردها پاسخگوی کامل سیاست جهانی در عصر جهانی شدن نیست. به عبارت دیگر، آنها همه پاسخ‌ها را با خود ندارند. در واقع هر یک از آنها جهانی شدن را به گونه‌ای خاص می‌بیند و نمی‌توان گفت که کدام بهترین است. هدف پژوهشگر این است که دیدگاه‌های نظری گوناگون را برای بررسی جهانی شدن ارائه کند.

۱. رئالیسم: از دید واقع‌گرایان، دولت‌ها بازیگران اصلی در صحنه جهانی و به صورت قانونی، بازیگران حاکم‌اند. حاکمیت به این مفهوم است که هیچ بازیگری فراتر از دولت وجود ندارد که آن را به اقدام در طریقی خاص وادارد. دیگر بازیگران مانند شرکت‌های فراملی یا سازمان‌های بین‌المللی مجبورند در چارچوب روابط بین دولتی عمل کنند. از دیدگاه واقع‌گرایان، سیاست بین‌الملل صحنه جالش دولتها برای به دست آوردن قدرت است و هر دولتی می‌کوشد منافع ملی خود را به حداکثر برساند. نظمی که در سیاست جهان وجود دارد نتیجه عملکرد سازوکاری است که موازنه قوا نامیده می‌شود و بر اساس آن دولت‌ها به گونه‌ای عمل می‌کنند که از سلطه دولتی واحد جلوگیری کنند. از این رو سیاست جهان همیشه درگیر چانه‌زنی و اتحاد، از طریق دیپلماسی است و سازوکارهای اصلی برای متوازن کردن منافع ملی گوناگون است اما نهایتاً مهم‌ترین ابزار موجود برای دولت‌ها در جهت اجرای سیاسی خارجی شان نیروی نظامی است. سرانجام، از آنجا که هیچ قدرت حاکمی فراتر از دولت وجود ندارد که نظام سیاسی بین‌المللی را سامان دهد، سیاست جهانی یک نظام مبتنی بر خودیاری است که در آن دولت‌ها برای رسیدن به اهداف خود باید به منابع نظامی متکی باشند. این اهداف، غالباً از راه همکاری قابل حصول است اما زمینه برای تضاد همیشه وجود دارد.

منظور از خودیاری این است هیچ دولتی نمی‌تواند بقای دولت دیگری را تضمین کند. در سیاست بین‌المللی، ساختار نظام اجازه نمی‌دهد که

دوستی، اعتماد و افتخاری وجود داشته باشد؛ آنچه وجود دارد عدم قطعیت پایداری در غیاب یک حکومت جهانی است. همزیستی مسالمت‌آمیز از راه حفظ موازنه قوا حاصل می‌شود و همکاری محدود در تعاملات می‌تواند وجود داشته باشد و در آن صورت دولت‌های واقع‌گرا تلاش دارند منافع بیشتری در مقایسه با دیگر دولت‌ها به دست آورند. در نظام بین‌المللی هیچ قدرتی فراتر از دولت نیست که از به کارگیری زور جلوگیری کند. از این رو، امنیت تنها از طریق خودیاری قابل حصول است. اما زمانی که دولتی می‌خواهد امنیت خود را حفظ کند و تمهیداتی در این زمینه بیندیشد، خودبخود موجب عدم امنیت سایر دولت‌ها خواهد شد. اصطلاحی که در این زمینه به کار برده می‌شود «معمای امنیت» یا Security Dilemma است. معمای امنیت زمانی ظاهر می‌شود که آمادگی نظامی یک دولت مسئله لاینحل عدم قطعیت را در ذهن دولت دیگر به وجود می‌آورد که این آمادگی نظامی دارای اهداف تدافعی است یا تهاجمی؟ یعنی آیا دولت مورد نظر در یک جهان ناامن به دنبال تأمین امنیت خود است یا این که می‌خواهد وضع موجود را به نفع خود تغییر دهد. در طول تاریخ جدید نظام دولت‌ها، موضوع موازنه قوا برای حفظ آزادی عمل دولت‌ها امری حیاتی محسوب شده است. از این رو حفظ موازنه قوا اصلی‌ترین هدف سیاست خارجی قدرت‌های بزرگ بوده است. به اعتقاد کنت والتز Kenneth Waltz، موازنه قوا فارغ از تصمیم یک دولت خاص برقرار می‌شود. موازنه قوا بین دولت‌ها می‌تواند از طریق تعامل بین آن‌ها حاصل شود درست به همان طریقی که در اقتصاد آزاد بازار تعامل بین شرکت‌ها و مصرف‌کنندگان به وجود می‌آید. واقع‌گرایان لیبرال به نقش اساسی رهبران دولت‌ها در این زمینه اشاره می‌کنند و بر این باورند که موازنه قوا امری طبیعی نیست که از آن گریزی نباشد بلکه باید آن را به وجود آورد.

طرفداران انواع رئالیسم بر این باورند که موازنه قوا تابع شرایط ثابتی نیست و سرانجام با جنگ یا تحولات صلح‌آمیز در هم می‌شکند و موازنه جدیدی از قدرت پدید می‌آید. آنچه از درهم شکستن موازنه قوا می‌توان آموخت این است که دولت‌ها در بهترین حالت فقط می‌توانند نتایج

○ دیدگاه‌های گوناگونی درباره مسئله «جهانی شدن» وجود دارد. برخی جهانی شدن را چیزی فراتر از مرحله‌ای گذرا در تاریخ نمی‌دانند؛ گروهی آن را آخرین تبلور رشد سرمایه‌داری غرب و نوسازی تلقی می‌کنند؛ دسته سوم، جهانی شدن را تحولی اساسی در سیاست جهانی قلمداد می‌کنند که شناخت آن نیازمند تفکری تازه است.

ناخوشایند معمّای امنیت را تعدیل کنند اما نمی‌توانند از آن بگریزند. نبود اعتماد در روابط بین‌الملل علت اصلی این امر است.

در نظام خودیاری سیاست بین‌الملل، منطق نفع شخصی در برابر تمهیدات سعادت جمعی مآند امنیت و تجارت آزاد کار می‌کند. در مورد تجارت آزاد براساس تئوری مزیت رقابتی، همه دولت‌ها می‌توانند از گردش آزاد کالا و خدمات منتفع و ثروتمندتر شوند. اما یک دولت یا گروهی از دولت‌ها مانند دولت‌های عضو اتحاد اروپا می‌توانند با اعمال اقدامات حمایتی ثروتمندتر هم بشوند. البته نتیجه منطقی این کار برای دیگر دولت‌ها پیروی از سیاست حمایتی است و سرانجام آن سقوط تجارت بین‌الملل و رکود جهانی است که باعث کاهش ثروت همه دولت‌ها می‌شود. در یک نظام مبتنی بر خودیاری راه حل چنین مسأله‌ای ایجاد رژیم‌های بین‌المللی است یعنی ایجاد الگوهایی از قوانین، هنجارها و روش‌ها.

در سال‌های اخیر گونه دیگری از رئالیسم به نام تئورئالیسم گسترش یافته است. در این دیدگاه بر اهمیت ساختار نظام سیاسی بین‌المللی که رفتار تمام دولت‌ها را تحت تأثیر قرار می‌دهد، تأکید می‌شود. از این رو در جریان جنگ سرد دو قدرت اصلی وجود داشتند که بر نظام بین‌الملل مسلط بودند و این به قواعد رفتاری خاصی منجر شد. حال جنگ سرد به پایان رسیده است و به نظر می‌رسد ساختار سیاست جهانی به سمت چند قطبی شدن در حرکت است. بنابراین تئورئالیست‌ها با قواعد متفاوت بازی مواجه خواهند شد.

از دیدگاه رئالیست‌ها «جهانی شدن مهم‌ترین جنبه سیاست جهانی را که همان تقسیم سرزمین جهان بین دولت‌ها است، تغییر نمی‌دهد.»^۲ گرچه ارتباطات متقابل در بین اقتصادها و جوامع ممکن است آنها را به یکدیگر بیشتر وابسته کرده باشد، اما نمی‌توان این وضع را به نظام مبتنی بر دولت تسری داد. از منظر این رویکرد، دولت‌ها دارای حاکمیت هستند، و جهانی شدن مانعی برای به دست آوردن قدرت سیاسی دولت‌ها ایجاد نمی‌کند. هم‌چنین، جهانی شدن از اهمیت تهدید به کاربرد زور یا از اهمیت موازنه قوا نمی‌کاهد. از این رو «جهانی شدن

ممکن است زندگی اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ما را تحت تأثیر قرار دهد، اما، چیزی فراتر از نظام سیاسی بین‌المللی دولت‌ها نیست.»^۳

در میان افراد دانشگاهی عدم پذیرش پدیده جهانی شدن مخصوصاً در میان طرفداران باصطلاح واقع‌گرای تئوری بین‌المللی رایج بوده است. از منظر این رویکرد، نظام جهانی را می‌توان به سطح رقابت میان دولت‌ها برای کسب قدرت تقلیل داد. از نظر واقع‌گرایان، سیاست قدرت امروز نیز همانند همیشه است و گفتمان اصلی کنونی درباره تغییرات و تحولات جهانی، متوجه جهان پس از جنگ سرد است، چه تک قطبی و چه چند قطبی. از این دیدگاه، مفاهیم جهانی شدن گمراه‌کننده و فریبکارانه است؛ آنچه باید انجام شود مدیریت محتاطانه جامعه بین‌المللی دستخوش هرج و مرج و کاستن از خطرات است.^۴

چنین دیدگاهی ممکن است ادعاهای لجام‌گسیخته طرفداران جهانی شدن و کسانی را که اخیراً هیجان‌زده به آنان پیوسته‌اند، تا حدودی مهار زند. در هر صورت انکار این نکته که هر پدیده‌ای مانند جهانی شدن فقط حرف منتقدان است، عجیب و غریب می‌نماید.^۵ شاید نخوت و خودبینی رئالیست‌ها از این امر ناشی شده باشد که آگاهی از جهانی شدن، دانش و فهم سنتی رئالیست‌ها یعنی ناسیونالیسم و گرایش سرزمینی و حتی خودرشته روابط بین‌الملل و نیز ادعاهای واقع‌گرایان را زیر سؤال برده است. در هر صورت محافظه‌کاری سرسختانه در این زمینه نمی‌تواند مجوزی برای سد کردن راه تحول دانش باشد، زیرا، این دانش جدید ممکن است مشوق «آینده‌ای» باشد که جایگزین «حال» است، بویژه در عصری که مسأله امنیت بشر و امنیت سیاره زمین همچنان لاینحل مانده است.^۶

یک رئالیست هیچ مشکلی در فهم جنبه‌های جهانی شدن سیاست جهانی ندارد. در واقع رئالیست‌های ساختارگرا می‌توانند ادعا کنند که توانسته‌اند ماهیت نظام بین‌الملل را کامل‌تر از هر دیدگاه دیگری تئوریزه کنند. آنچه در مورد رویکرد رئالیستی به پدیده جهانی شدن اهمیت دارد، پذیرش نظامی شدن سیستم بین‌المللی و الگوهای کنترل سیاسی و سلطه است که از فراز مرزها عبور

○ جدال دو دیدگاه آرمانگرا و واقع‌گرا همچنان ادامه دارد، اما اگر منصف باشیم باید اذعان کنیم که در این مجادله، واقع‌گرایی دست بالا را داشته است. باورهای رئالیستی با عقل سلیم بیشتر هماهنگی دارد، بویژه که هر روز با زشتی کردار انسان‌ها روبرو هستیم.

می کند (مانند کنترل هژمونیک مناطق نفوذ)، و همزمان عدم پذیرش این ایده که جهانی شدن با تعمیق مفهوم جامعه همراه است.

واقع گرایان، از دوسو Rousseau تا والتز Waltz، بر این اعتقاد بوده اند که وابستگی متقابل ناشی از رابطه عمیق با نوسازی، احتمالاً به آسیب پذیری دو جانبه صلح و خوشبختی منجر می شود.^۷ به نظر می رسد دلایل زیادی وجود دارد که قرن بیست و یکم را قرن رئالیسم بپنداریم.

خارج از اروپا و آمریکای شمالی، اغلب فرضیات موجود که زیربنای نظم بین المللی پس از جنگ سرد را تشکیل می دهد، بویژه فرض هایی که با حقوق بشر همراه است، از نظر اغلب مردم چیزی نیست جز ایده هایی غربی که توسط دلارهای اقتصادی و تقسیمات نظامی مورد حمایت قرار گرفته است. به عبارت دیگر، چیزی نیست جز تحمیل ارزش های غربی به کمک دلار و نیروی نظامی. همزمان با تغییر محور سیاست جهانی به سوی آسیا و اقیانوس آرام، مشخص شده است که این مدل فردگرایی دموکراتیک که غرب لیبرال سعی در صدور آن به سرتاسر جهان دارد، از لحاظ فرهنگی وابسته و از لحاظ اقتصادی عقب مانده است. چنین برداشتی برای رئالیست ها تعجب انگیز نیست زیرا از دیدگاه آنان کلمات در حکم اسلحه و ایده های اترنالیستی ادامه دولت گرایی statism با ابزارهای دیگر است. در این جا نوعی اتحاد نظر بین رئالیست ها و رهبران دولت های غیر غربی ملاحظه می شود که ارزش ها درون جوامع خاص و نه در بین آنها مشترک است؛ که دانش مشروط و وابسته است و مبتنی بر اساس و دلایل جهان شمول و همگانی نیست؛ که فرهنگ های جهانی جزء جزء، تکه تکه و مجادله بر انگیز است و غرب برای نجات سیاست جهانی بر پایه تفکرات خودش مجبور است بیشتر واقع گرا باشد.^۸

انتقاد از رویکرد رئالیستی

یکی از انتقادات وارده به رویکرد رئالیستی، مقایسه ای است که این دیدگاه بین افراد در حال و وضع طبیعی و دولت ها در شرایط آشفته بین المللی به عمل می آورد و آنها را یکسان ارزیابی می کند.

چهار دلیل در رد این قیاس اقامه شده است:

۱. دولت ها تنها بازیگران نیستند؛ ۲. قدرت دولت ها کاملاً نابرابر است؛ ۳. دولت ها مستقل از یکدیگر نیستند؛ ۴. الگوهایی از همکاری (حتی اگر منبعث از نفع شخصی باشد) علی رغم فقدان یک حکومت جهانی، وجود دارد.

انتقاد دیگر این است که رئالیسم نمی تواند تبیین کننده جهان کنونی باشد. بقای اکثریت مردم در سیاست جهانی نه تنها از سوی نیروهای مسلح خارجی بلکه اغلب توسط حکومت های خودشان مورد تهدید قرار می گیرد یا به طور گسترده بوسیله ساختار سرمایه داری جهانی که هر روز به تولید و باز تولید مصائبی مانند سوء تغذیه، مرگ بر اثر امراض واگیردار، بردگی، فحشا و استثمار می پردازد، در مخاطره قرار گرفته است.

جان برتون John Burton نیز در انتقاد خود از رئالیسم می گوید که تعامل دولت ها تنها یکی از سطوح تعامل در جامعه جهانی است. به جای تصور کردن دولت ها به صورت توپهای بیلبارد که تصادفی بر یکدیگر اثر می گذارند، باید روابط بین الملل را به صورت شبکه ای تار عنکبوتی از روابط و ارتباطات بین بازیگران مختلف مانند شرکت ها، افراد، گروه ها و همانند آنها در نظر گرفت.

رابرت کاکس Robert Cox هم معتقد است که رئالیسم یک تئوری حل مسئله است؛ نظم موجود را می پذیرد و تنها در جستجوی مجزاً کردن جنبه هایی از نظام موجود است تا در باید این نظام چگونه کار می کند. جستجو برای نظم های جهانی جایگزین در ادبیات رئالیستی بویژه رئالیسم ساختار گرا وجود ندارد.

فردهالیدی Fred Halliday نیز معتقد است که رویکرد رئالیستی به سیاست جهان، رویکردی غیر واقع بینانه است زیرا فرض های مبنایی آن یعنی برابری دولت ها، کنترل سرزمین توسط دولت ها، همخوانی و انطباق دولت با ملت، و نمایندگی از سوی مردم درست نیست. تفسیر مناسب از دولت توسط علم جامعه شناسی ارائه شده است که تمایزی مبتنی بر تجزیه و تحلیل بین دولت و جامعه، دولت و حکومت و دولت و ملت به دست می دهد. انتقاد دیگری که بر رویکرد رئالیستی وارد

○ نقطه مشترک همه انتقادات از نگرش واقع گرا این است که واقع گرایان نمی توانند تمام ابعاد و زوایای «جهانی شدن» و تحولات شتابان کنونی را به صورت بایسته و پویا تبیین کنند؛ زیرا نگرش رئالیستی از هر گونه که باشد، نگرشی دولت محور است، در حالی که جهانی شدن خود دولت را به چالش می کشد.

می‌کنند تسری دادن روش علوم طبیعی به علوم اجتماعی و از جمله روابط بین‌الملل است. از این رو نگرش رئالیستی نوعی نگرش پوزیتیویستی است که در پی کشف قوانین علت و معلولی است که بتواند به تبیین و پیش‌بینی وقوع حوادث در سیاست جهانی بپردازد.

منتقدان دیگر بر این باورند که رویکرد رئالیستی یک ایدئولوژی محافظه‌کارانه است. عمده‌ترین بخش این محافظه‌کاری استقلال‌طلبی است که واقع‌گرایان برای قلمرو بین‌المللی قائل هستند. مرزها و چشم‌انداز این محیط توسط مفاهیم دوگانه حاکمیت و هرج و مرج ایجاد می‌شود و مورد نظارت قرار می‌گیرد.

به نظر می‌رسد که رئالیسم اغلب چیزی فراتر از ارزش‌ها و اعتقادات سنتی نیست که توسط نویسندگان این مکتب اعلام می‌گردد یا شک را برمی‌انگیزد که نوعی نهادگرایی محافظه‌کارانه است که خود را در پوشش تئوری روابط سیاسی بین‌الملل پنهان کرده است.

رابرت اشلی Robert Ashley بر این باور است که رئالیست‌های ساختارگرا، ساختار نظام بین‌الملل را طوری تصویر می‌کنند که انگار فقط یک ساختار یعنی ساختار قدرت وجود دارد و ادامه حیات آن مستقل از دولت‌ها است و توسط دولت‌ها ایجاد نشده است. به همین دلیل رئالیسم ساختارگرای فعلی یک تئوری محافظه‌کارانه ایستا است.^۹

نقطه مشترک همه انتقادات آن است که نگرش رئالیستی نمی‌تواند تمام ابعاد و زوایای جهانی شدن و تحولات شتابان کنونی را به صورت بایسته و پویا تبیین نماید. زیرا نگرش رئالیستی از هر نوع که باشد، نگرشی دولت-محور است در حالی که جهانی شدن، خود دولت را به چالش می‌کشد.

۲. لیبرالیسم: لیبرال‌ها تصویر کاملاً متفاوتی از «جهانی شدن» ارائه می‌کنند. آنان «جهانی شدن» را محصول نهایی یک روند بسیار طولانی تغییر در سیاست جهان تلقی می‌کنند. نگرش لیبرالی به جهانی شدن، دلایل رئالیست‌ها از سیاست جهانی را کم‌اهمیت می‌انگارد زیرا از این دیدگاه دولت‌ها همانند گذشته تنها بازیگران اصلی در عرصه جهانی نیستند. به جای بازیگران دولتی،

بازیگران دیگری با درجات اهمیت مختلف در قلمروهایی که مخصوص دولت‌ها بوده، حضور یافته‌اند. لیبرال‌ها به انقلاب در تکنولوژی و ارتباطات که از طریق جهانی شدن به وجود آمده و خود نیز موجب جهانی شدن است، توجه ویژه‌ای دارند. از نظر آنان، تحولات تکنولوژیک و اقتصادی، ارتباطات متقابل بین جوامع را افزایش داده و الگوهای کاملاً متفاوتی از روابط سیاسی جهانی در مقایسه با گذشته به وجود آورده است. این دیدگاه، دولت‌ها را ابدی و همیشه پایدار در نظر نمی‌گیرد، بلکه جهان را مانند یک شبکه تار عنکبوتی از روابط می‌پندارد که کمتر شبیه مدل واقع‌گرایی از دولت‌ها یا مدل طبقاتی است که در تئوری نظام جهانی مطرح است. لیبرال‌ها نگرشی متفاوت به سیاست جهانی دارند و همانند رئالیست‌ها دارای سنت‌های قدیمی هستند. یکی از سنت‌های افراطی لیبرالیسم، نگرش ایدئالیستی است. شکل‌های دیگری از لیبرالیسم نیز وجود دارد که اغلب از آن‌ها به نام پلورالیسم یا کثرت‌گرایی یاد می‌شود. مضامین اساسی در نگرش و تفکر لیبرالیستی این است که انسان قابلیت تکامل یافتن دارد، و دموکراسی لازمه توسعه و ارتقای این تکامل است. در پشت همه اینها، اعتقاد به پیشرفت وجود دارد. از این رو لیبرال‌ها این مفهوم رئالیستی را که جنگ یک حالت طبیعی در سیاست جهانی است، رد می‌کنند. آنان همچنین این رویکرد را که دولت تنها بازیگر صحنه سیاست بین‌الملل است، نمی‌پذیرند هر چند منکر اهمیت دولت نیستند؛ نیز شرکت‌های فراملی، بازیگران فراملی همانند گروه‌های تروریستی، و سازمان‌های بین‌المللی را در برخی از موضوعات سیاست جهانی، بازیگر اصلی می‌دانند؛ در موضوعاتی که در آن دولت بازیگر صحنه است، دولت را بازیگر تنها یا یکپارچه نمی‌دانند بلکه یک رشته دیوان‌سالاریها را در نظر می‌گیرند که هر یک منافع خاص خود را دنبال می‌کند. بنابراین چیزی به نام نفع ملی نمی‌تواند وجود داشته باشد زیرا چنین نفعی نشان‌دهنده نتایج تسلط سازمان‌ها در فرایند تصمیم‌گیری‌های محلی است. در روابط بین دولت‌ها، لیبرال‌ها بر امکان همکاری تأکید دارند، و مسأله اصلی را یافتن راهی می‌دانند که در

○ لیبرال‌ها «جهانی شدن» را محصول نهایی یک روند بسیار طولانی تغییر در سیاست جهان می‌دانند. از دید آنان، دولت‌ها همانند گذشته تنها بازیگران اصلی در عرصه جهانی نیستند و امروزه بازیگران دیگری با درجات گوناگون از اهمیت، در قلمروهایی که مخصوص دولت‌ها بوده حضور یافته‌اند.

آن همکاری به بهترین وجه قابل حصول باشد. تصویری که رویکرد لیبرالیستی از سیاست جهان ارائه می‌کند یک نظام پیچیده‌چانه‌زنی بین انواع مختلف بازیگران است. نیروی نظامی در این نگرش اهمیت دارد اما برنامه لیبرال‌ها به اندازه رئالیست‌ها خود را به این امر محدود نکرده است. لیبرال‌ها نفع ملی را کمتر در مسایل نظامی می‌بینند و بر اهمیت مسایل اقتصادی، زیست محیطی و فن آوری تکیه می‌کنند. نظم در دیدگاه لیبرالیستی از توازن قوا حاصل نمی‌شود بلکه حاصل تعاملاتی است که بین لایه‌های مختلف ترتیبات حاکمیتی، سازش بین قوانین، هنجارهای مشترک، رژیم‌های بین‌المللی و مقررات نهادی شده وجود دارد. لیبرال‌ها اساساً شک می‌کنند که حاکمیت در عمل به همان اندازه که در تئوری‌های رئالیستی گفته می‌شود اهمیت داشته باشد. دولت‌ها ممکن است از لحاظ حقوقی حاکم باشند، اما در عمل ناچارند با بازیگران مختلف به مذاکره بپردازند، با این نتیجه که آزادی عمل آنها کاملاً محدود است. از دیدگاه لیبرال‌ها، وابستگی متقابل بین دولت‌ها یک جنبه بسیار مهم از سیاست جهانی است.^{۱۰}

گرچه رئالیسم بعنوان تئوری مسلط در روابط بین‌الملل مطرح بوده است، اما لیبرالیسم بعنوان یک مدعی بزرگ تاریخی و آلترناتیوی برای آن همیشه مطرح بوده است.

تفکر لیبرال در قرن بیستم، نخبگان تصمیم‌گیر و افکار عمومی را در تعدادی از کشورهای غربی پس از جنگ جهانی اول تحت تأثیر قرار داد؛ دورانی که در روابط بین‌الملل، به دوران ایدالیسم شهرت دارد. پس از جنگ جهانی دوم و نیز پس از ایجاد سازمان ملل متحد، امیدهای کوچکی در این زمینه به بار آمد اما سیاست جنگ سرد این امیدها را نابود کرد. با پایان جنگ سرد، جهان شاهد ظهور مجدد لیبرالیسم بود زیرا رهبران دولت‌های غربی از «نظم جدید جهانی» سخن گفتند و اندیشه‌ورزان برجسته لیبرال، به فضا سازی نظری برای اثبات برتری ذاتی لیبرالیسم بر دیگر ایدئولوژی‌های رقیب پرداختند.

یکی از نظریه پردازان مهم در این زمینه استانیلی هافمن Stanley Hoffmann است. جوهره لیبرالیسم از دیدگاه هافمن

«خودبازدارندگی»، اعتدال، صلح و صفا است در حالی که جوهره سیاست جهانی درست برعکس آن یعنی در بهترین حالت، صلح توأم با هرج و مرج یا حالت جنگ است.^{۱۱} لیبرال‌ها بر این عقیده هستند که سیاست قدرت خودمحصول ایده‌ها است و ایده‌ها را می‌توان به گونه‌ای مؤثر تغییر داد. بنابراین ایجاد نظم لیبرال دور از دسترس نیست. به همین دلیل است که لیبرالیسم در ادبیات سیاسی به «سنت خوشبینی» معروف است.

انواع لیبرالیسم:

لیبرالیسم در حیات خود بطور کلی در سه شکل متجلی شده است:

۱. انترناسیونالیسم لیبرال Liberal Inter-nationalism
۲. ایدالیسم Idealism
۳. نهادگرایی لیبرال Liberal Institutionalism

انترناسیونالیسم لیبرال

ایمانوئل کانت Immanuel Kant و جرمی بنتام Jermy Bentham دو تن از رهبران این نحله فکری در عصر روشنفکری بودند که در مقابل وحشی‌گری در روابط بین‌الملل از خود واکنش نشان دادند. آنان مدافع صلح پایدار بودند و اعتقاد داشتند که منطقی می‌تواند آزادی و عدالت را در روابط بین‌الملل حاکم گرداند. جرمی بنتام معتقد بود که دولت‌های فدرال مانند آلمان، آمریکا و سوئیس توانسته‌اند هویت خود را در یک فدراسیون صلح نیز متجلی کنند. از دید انترناسیونالیسم لیبرال، قانون حاکم بر جامعه بین‌المللی می‌تواند بدون حکومت جهانی به وجود آید.^{۱۲} در این دیدگاه، پیشرفت و آزادی در گرو حفظ صلح، رونق تجارت و توسعه آموزش و پرورش است. این استدلال در انترناسیونالیسم لیبرال، طی قرن نوزدهم به جنبش ایدالیستی در اواخر قرن بیستم تغییر جهت داد.

انترناسیونالیسم لیبرال بر این باور است که نظم طبیعی توسط رهبران دولت‌های غیردموکراتیک و خط‌مشی‌های قدیمی مانند موازنه قوا به فساد و

○ مضامین بنیادین در نگرش و تفکر لیبرالیستی این است که انسان قابلیت تکامل یافتن دارد، و دموکراسی لازمه توسعه و ارتقای این قابلیت است. تصویری که رویکرد لیبرالیستی از سیاست جهان ارائه می‌کند، یک نظام پیچیده‌چانه‌زنی میان انواع بازیگران است و مسئله اصلی، یافتن راهی است که در آن همکاری به بهترین وجه دست یافتنی باشد.

تشکیل شد ولی نظام امنیت دستجمعی آن توانست از بروز جنگ جهانی دوم جلوگیری کند.

نهادگرایی لیبرال

قطبی شدن ایدئولوژیک جهان در زمان جنگ سرد به سازمان ملل اجازه نداد چگونگی برقراری امنیت دستجمعی را مشخص کند زیرا هر پیشنهاد و اقدامی از یک طرف با مخالفت و توی طرف دیگر روبرو می‌شد. تنها پس از پایان جنگ سرد، این سیستم امنیت دستجمعی آن هم پس از تهاجم عراق به کویت در دوم اوت ۱۹۹۰، به صورت عملیاتی مشاهده شد.

بحث مهمی که نهادگرایی لیبرال در اوایل دوران پس از جنگ مطرح می‌کرد، ناتوانی دولت‌ها برای انطباق دادن خود با نوسازی بود. دیوید میترانی یکی از پیشگامان تئوری انتگراسیون بر این اعتقاد بود که برای حل مسائل مشترک نیاز به همکاری فراملی است. مفهوم اساسی در دیدگاه وی، انشعاب یا ramification بود، به این معنی که همکاری در یک بخش دولت‌ها را اوادار خواهد کرد که در بخش‌های دیگر نیز همکاری نمایند. دولت‌ها هر چه بیشتر در فرایند انتگراسیون قرار گیرند، هزینه خارج شدن از فرایند همکاری افزایش خواهد یافت. این بحث درباره نتایج مثبت همکاری‌های فراملی چیزی است که اصلی‌ترین درون مایه نهادگرایی لیبرال را تشکیل می‌دهد. همین مسأله در مورد نهادگرایی لیبرال نیز صادق است.

بطور کلی می‌توان گفت که نهادگرایی لیبرال در دهه ۱۹۴۰ به ایجاد سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی منجر شد تا برخی از وظایف را که دولت‌ها قادر به انجام آن نبودند، برعهده گیرند. تئوری انتگراسیون در اروپا و کثرت‌گرایی در ایالات متحده آمریکا نیز از این مسأله نشأت گرفت. در اوایل دهه ۱۹۷۰، کثرت‌گرایی، با تمرکز بر بازیگران جدید، مانند شرکت‌های فراملی و سازمان‌های غیردولتی و نیز الگوهای جدید تعامل، به رقیبی برای رئالیسم تبدیل شد.

در سطور پیشین، سه عامل در تاریخ تفکر لیبرال، در نگرش به روابط بین‌الملل مشخص شد. اما پیش از آن که به رویکرد تفکر لیبرال درباره

تباهی کشیده می‌شود. براساس آموزه‌های انترناسیونالیسم لیبرال، تماس بین مردم جهان از طریق تجارت یا مسافرت می‌تواند به روابط بین‌الملل در شکلی آرام‌تر و بی‌تنش منجر شود. مفهوم اساسی در این رویکرد، ایده هم‌اهنگی منافع است.

ایدآلیسم

دوران ایدآلیسم، یعنی از اوایل دهه ۱۹۰۰ تا اواخر دهه ۱۹۳۰، با ایده جلوگیری از جنگ شکل گرفته بود. اغلب ایدآلیست‌ها به این مسأله مشکوک بودند که اصول «لسه‌فر» اقتصادی مانند تجارت آزاد بتواند به صلح پایدار منجر شود. اوج لیبرالیسم در روابط بین‌الملل را می‌توان در چهارده اصل ویلسون که در سخنرانی ژانویه ۱۹۱۸ در کنگره بیان شد، ملاحظه کرد. حاصل این تفکر، ایجاد جامعه ملل برای برقراری نظام امنیت دستجمعی بود. امنیت دستجمعی به ترتیباتی اشاره داشت که بر پایه آن هر دولت در درون سیستم می‌پذیرفت که امنیت هر دولت مورد توجه همگان است و بر پاسخ جمعی به تهدید و تجاوز تأکید می‌نمود.^{۱۳}

فروپاشی نظام جامعه ملل، پایان دوران ایدآلیسم را رقم زد. حتی در اوایل دهه ۱۹۴۰ جایگزینی جامعه ملل با سازمانی که بتواند مسئولیت حفظ صلح و امنیت را بر عهده داشته باشد، مشخص شد. اجماع بین قدرت‌های بزرگ سنگ بنای سازمان ملل برای حفظ صلح و تأمین امنیت بین‌المللی بود. ایدآلیسم به دنبال این است که تفکر لیبرال در سیاست، مسائل محلی را به سطح روابط بین‌الملل تسری دهد؛ به عبارت دیگر، نقش حقوق را نهادینه کند. این استدلال را آنالوژی محلی یا شبیه‌سازی می‌نامند. براساس دیدگاه ایدآلیست‌های اوایل قرن بیستم، دو پیش شرط برای نظم جهانی ضروری است:

۱. رهبران دولتی، روشنفکران و افکار عمومی باید باور کنند که پیشرفت امکان‌پذیر است؛
۲. یک سازمان بین‌المللی باید برای تسهیل تغییرات صلح‌آمیز، خلع سلاح، داور و در صورت لزوم اجرای صلح ایجاد شود.

به همین دلیل جامعه ملل در سال ۱۹۲۰

○ جوهره لیبرالیسم از دید استانلی هافمن «خود بازدارندگی»، اعتدال، صلح و صفاست، در حالی که برعکس، جوهره سیاست جهانی، جنگ یا در بهترین حالت، صلح آمیخته با هرج و مرج است. از دید لیبرالها، ایجاد نظم لیبرال دور از دسترس نیست. به همین دلیل، لیبرالیسم در ادبیات سیاسی به «سنت خوشبینی» معروف است.

جهانی شدن و پاسخ انواع لیبرالیسم به پدیده جهانی شدن پیردازیم، ضروری است که مفاهیم پایه‌ای و مفروضات اساسی در نگرش لیبرالی را بازشناسی کنیم. از آن جا که نگرش لیبرالیستی به پدیده جهانی شدن در دو دهه اخیر، بویژه پس از فروپاشی بلوک شرق، به یک نگرش نسبتاً مسلط در جهان تبدیل شده است، شناخت مفروضات اساسی آن از اهمیت ویژه برخوردار است.

مفاهیم و مفروضات اساسی لیبرالیسم

لیبرالیسم یک ایدئولوژی است که مهم‌ترین عامل در آن، آزادی فردی است. اغلب لیبرال‌ها بر این باورند که تأسیس دولت برای حفظ آزادی‌های فردی از تعرض افراد دیگر یا دولت‌های دیگر کاملاً ضروری است. اما دولت باید همیشه خدمت‌گزار خواست جمعی باشد نه سرور مردم (چنان‌که در دیدگاه رئالیستی چنین پنداشته می‌شود). در ایدئولوژی لیبرالیسم چند مفهوم کلیدی وجود دارد:

امنیت دستجمعی: امنیت دستجمعی یعنی این که هر دولت در چارچوب نظام می‌داند که امنیت هر دولتی مورد توجه دولتهای دیگر نیز هست. بنابراین دولت می‌پذیرد که برای مقابله با تهاجم پاسخ جمعی را برگزیند.^{۱۴}

مشروط کردن: روشی است که در آن دولت‌ها یا نهادهای بین‌المللی پیشاپیش شرایطی را به کشورهای در حال توسعه برای توزیع منافع اقتصادی تحمیل می‌کنند.

دموکراسی به شیوه جهان وطنی: دموکراسی به شیوه جهان‌وطنی الزاماتی دارد از جمله: ایجاد پارلمان‌های منطقه‌ای و توسعه اقتدار نهادهای منطقه‌ای موجود (مانند EU)، تصویب کنوانسیون‌های مربوط به حقوق بشر در پارلمان‌های ملی و نظارت بر آنها توسط دادگاه جدید حقوق بشر، نشستن یک پارلمان واقعاً دموکراتیک و پاسخگو در سطح جهانی به جای سازمان ملل متحد.

صلح دموکراتیک: انترناسیونالیسم لیبرال بر این باور است که امکان جنگ بین دولت‌های لیبرال وجود ندارد و اصلاً نمی‌شود به آن فکر کرد. این اندیشه به نظریه صلح دموکراتیک نیز معروف

است.

روشننگری: که یادگاری از عصر روشننگری و انگیزه‌ای در عصر حاضر است که بر سکولاریزم، پیشرفت، خرد، علم، دانش و آزادی تأکید دارد و کاربرد فهم و دانش فردی را توصیه می‌کند.

همگرایی و ادغام: فرایندهای اتحاد و نزدیکی بیشتر دولت‌ها در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی. این فرایند معمولاً برای حل مسائل فنی شکل می‌گیرد.

وابستگی متقابل: شرایطی که در آن دولت‌ها یا افراد تحت تأثیر تصمیماتی که توسط دیگران گرفته شده است قرار می‌گیرند، مثلاً تصمیم آلمان برای افزایش نرخ بهره خودبخود روی نرخ بهره در دیگر کشورهای اروپایی اثر می‌گذارد. وابستگی متقابل می‌تواند حالت متقارن symmetric داشته باشد یعنی هر دو گروه از بازیگران یکسان تحت تأثیر قرار بگیرند یا این که به صورت نامتقارن باشد یعنی تأثیر آن بر بازیگران مختلف یکسان نباشد.

هنجاری بودن: اعتقاد به این که نظریه نباید تنها به آسیب‌شناسی آنچه هست پیردازد بلکه باید به چیزی توجه کند که باید باشد. ایجاد هنجارها، اشاره به برابری استانداردهایی در روابط بین‌الملل دارد که حکومت‌ها و دیگر بازیگران باید آنها را رعایت کنند.

کثرت‌گرایی: اصطلاحی است که از علوم سیاسی آمریکایی به عاریت گرفته شده و مانند چتری برای پوشش دادن آن دسته از تئوری‌های روابط بین‌الملل است که نظریه رئالیست‌ها در مورد اولویت دولت‌ها و انسجام آنها به صورت بازیگر را نمی‌پذیرد.

حکومت جهانی: ایده‌ای است همراه با باورهای لیبرال‌ها درباره این که صلح نمی‌تواند در جهانی که به دولت‌های مختلف حاکم تقسیم شده است، حاصل شود. مفهوم دیگر آن این است که حالت جنگ در جامعه بین‌المللی باید از طریق ایجاد یک حکومت جهانی پایان یابد.^{۱۵}

انترناسیونالیسم نئولیبرال و جهانی شدن

یکی از ایده‌های بزرگ در روابط بین‌الملل در دهه ۱۹۹۰ به صورت تئوری و عملی، «صلح

○ مهم‌ترین عامل در ایدئولوژی لیبرالیسم، آزادی فردی است. بیشتر لیبرال‌ها بر این باورند که وجود دولت برای حفظ آزادیهای فردی از تعرض افراد یا دیگر دولتها کاملاً ضروری است، اما دولت همواره باید خدمت‌گزار خواست جمعی باشد نه سرور مردم.

لیبرالیسم به گسترش مناطق باصطلاح صلح بپردازند. دولت‌های غربی گزینه‌های متعددی برای جهانی کردن لیبرالیسم در اختیار دارند. مثلاً فروپاشی ساختارهای دولتی در کشورهایی چون سومالی و یوگسلاوی اغلب لیبرال‌ها را تشویق به مداخلهٔ بشر دوستانه با استفاده از زور می‌کند. اما چنان‌که دیده شد، مداخله به خاطر مسایل بشر دوستانه نیز ممکن است به هرج و مرج بیشتری منتهی گردد.

دولت‌ها و هربران لیبرال و سازمان‌های بین‌المللی ابزارهای غیر نظامی نیز در اختیار دارند که با آن بتوانند به ارتقای ارزش‌های لیبرال در سیاست جهانی بپردازند. در سطح سیاسی، دولت‌های مقتدر در نظام بین‌المللی می‌توانند از اهرم نهادهای بین‌المللی بعنوان ابزاری برای کشاندن دولت‌های غیر لیبرال سابق به درون نظم جهانی لیبرال بهره‌جویند. مثلاً برای پذیرش روسیه در گروه ۷ باید ثابت شود که این کشور به ارزش‌های لیبرال پای‌بند است، و گرنه پرداخت وام‌های مورد نیاز روسیه از طریق صندوق بین‌المللی پول و دیگر اعتبار دهندگان به بهانه‌های مختلف به تعویق می‌افتد. از همین سازوکار در روابط بین‌المللی اروپا و کشورهای کمونیستی سابق در اروپای مرکزی و اروپای شرقی نیز استفاده می‌شود. هدف دولت‌های غربی از کاربرد اهرم‌های سازمانی، ادغام اقتصاد کلان این کشورها در اتحادیهٔ اروپا و اقتصاد کشورهای عضو است؛ یعنی ادغام آنها در اقتصاد جهانی.

در مورد کشورهای در حال توسعه که کاربرد اهرم نهادهای منطقه‌ای محدود است، مهم‌ترین ابزار مورد استفادهٔ دولت‌های لیبرال توسل به شروط مختلف یا مشروط کردن فرایند توسعهٔ اقتصادی آنها از طریق وام‌ها و نیز سرمایه‌گذاری‌هاست. در سال‌های اخیر این حالت مشروط بودن از الزامات مربوط به آزادسازی اقتصادی و خصوصی‌سازی اقتصاد دولتی فراتر رفته و شامل اهدافی مثل مطلوب بودن حکومت و سازگاری رفتار دولت‌ها با هنجارهای حقوق بشر نیز شده است. گرچه این مشروط کردن‌ها با موفقیت‌هایی نیز همراه بوده، اما در مورد برخی از کشورهای آسیایی

دموکراتیک» بود. مفهوم اصلی این آموزه که ریشه‌های آن را می‌توان در دیدگاه فلسفی کانت با عنوان «صلح پایدار» یا perpetual peace جست، این است که دولت‌های لیبرال با یکدیگر نمی‌جنگند. در این مفهوم، دولت‌های لیبرال چیزی به وجود آورده‌اند که میشل دوئل Michael Doyle آن را «صلح جداگانه» یا separated peace می‌نامد. گرچه دولت‌های لیبرال از دیدگاه دوئل با یکدیگر روابط صلح‌آمیزی دارند، اما این دولت‌ها نیز مانند دیگر انواع دولت‌ها در روابط خود با رژیم‌های اقتدارگرا و ملل فاقد دولت، حالت تهاجمی دارند.^{۱۶}

البته این ادعا نیاز به اثبات دارد. شاید یک توضیح این باشد که دولت‌های لیبرال به ثروت علاقمندند و در صورت کشمکش و جنگ آنچه از دست خواهند داد، در برابر آنچه به دست خواهند آورد بسیار زیاد خواهد بود. شاید توضیح قانع‌کننده این باشد که دولت‌های لیبرال روابط صلح‌آمیز را ترجیح می‌دهند. غیرقابل تصور بودن جنگ مثلاً بین کانادا و ایالات متحده آمریکا احتمالاً فقط نه به این علت است که دولت‌های لیبرال در هر دو کشور حاکمند، بلکه این دو کشور با یکدیگر دوست هستند. ممکن است جنگ بین دو کشور با نظام‌های سیاسی و اقتصادی متضاد نیز هرگز رخ ندهد زیرا چنین کشورهایی ممکن است دارای سابقهٔ تاریخی و طولانی دوستی باشند، مثل مکزیک و کوبا که دارای سنت‌های انقلابی متفاوتی نیز هستند.

فرانسیس فوکویاما Francis Fukuyama در مقاله‌ای تحت عنوان «پایان تاریخ»، که در آن پیروزی لیبرالیسم بر ایدئولوژی‌های دیگر جشن گرفته شده، ادعا می‌کند که دولت‌های لیبرال از لحاظ داخلی دولت‌های باثباتی هستند و در روابط بین‌المللی خود رفتار صلح‌آمیزی دارند.^{۱۷} وی در این مقاله و کتابی که بعداً تحت عنوان پایان تاریخ و واپسین انسان در سال ۱۹۹۲ نوشت، از ایدهٔ برتری ارزش‌های آمریکایی که زیربنای این دیدگاه است دفاع کرد و برای صدور لیبرالیسم به دیگر کشورها مشروعیت قائل شد.

حال باید دید چه ابزارهایی در اختیار دولت‌های لیبرال قرار دارد که بتوانند با صدور

○ در مورد کشورهای در حال توسعه، مهم‌ترین ابزارهای مورد استفادهٔ دولت‌های لیبرال، قائل شدن شروط مختلف با مشروط کردن فرایند توسعهٔ اقتصادی آنها از طریق وام‌ها و سرمایه‌گذاری‌هاست. در سال‌های اخیر، دامنهٔ مشروط کردن از حد آزادسازی اقتصادی و خصوصی‌سازی اقتصاد دولتی فراتر رفته و شامل مطلوب بودن حکومت‌ها و سازگاری رفتار دولت‌ها با هنجارهای حقوق بشر نیز شده است.

اید آلیسم جدید و جهانی شدن

نتیجه عکس داشته است. توسعه اقتصادی شتابان در کشورهای عضو آسه آن ASEAN مانند ویتنام، بروئی، سنگاپور، مالزی، تایلند، اندونزی و فیلیپین باعث شده است که این کشورها کمتر به کمک کشورهای غربی یا تخصص آن‌ها نیاز داشته باشند و هم‌زمان این کشورها انتقادهای زیادی به فرض‌های اساسی نهادگرایان لیبرال که معتقد به جهانی شدن ارزش‌های لیبرال هستند، وارد می‌کنند.^{۱۸}

تلاش برای جهانی کردن لیبرالیسم از سوی دولت‌های غربی، برخی از ضعف‌های دائمی انترناسیونالیسم لیبرال را بهتر از گذشته نمایان ساخته است. نخست این که از منظر روشنفکری، نظریه پردازانی مثل دوئل و فوکویاما در این باره که جامعه خود آنان به چه درجه‌ای از آزادی نایل شده، گرفتار غرور و نخوت هستند و در مورد تعداد دولت‌های معتقد به لیبرال دموکراسی در جهان گزاره‌گویی کرده‌اند.

دوم این که شکست کمونیسم آن هم کمونیسم استالینیستی به این مفهوم نیست که لیبرالیسم توانسته بر همه ایدئولوژی‌های دیگر پیروز گردد. سوسیال دموکراسی هنوز یک ایدئولوژی مهم در کشورهای اروپای شمالی است و تعداد زیادی از حکومت‌های مبتنی بر قانون آن هم در شکل غیرلیبرالی (مثلاً در آسیا) وجود دارند. سوم این که، دولت‌های غربی برای رفع سوءظن رادیکال حتی در داخل کشور خودشان اقدامات اندکی انجام داده‌اند. افکار عمومی نیز در منطقه آسیای جنوب شرقی بر این باور است که توسعه ارزش‌های غربی در راستای ارتقای منافع تجاری شرکت‌های غربی است. و سرانجام این که برنامه انترناسیونالیسم لیبرال در دهه ۱۹۹۰ بیانگر تضادهای موجود در مبانی لیبرالیسم است. برای مثال، ارتقای مفهوم «حکومت مطلوب» یا آزادسازی اقتصادی با هنجارهای حاکمیت و حق تعیین سرنوشته در تضاد قرار می‌گیرد. گذشته از آن، به همان نسبتی که غرب در سازماندهی زیرساخت‌های اقتصادی کشورهای در حال توسعه درگیر می‌شود، از میزان پاسخگویی این دولت‌ها در برابر مردم کاسته می‌شود و این، به قطع ارتباط دولت و ملت در آن کشورها می‌انجامد.

در نگرش آرمان‌گرای جدید به جهانی شدن و انترناسیونالیسم لیبرال، نکات مشترک به وفور یافت می‌شود. هر دو دیدگاه به آشکال حکومت دموکراتیک متعهد و هر دو معتقدند که وابستگی متقابل به صلح منجر می‌شود. آرمانگرایان جدید معتقدند که صلح و عدالت ناشی از شرایط طبیعی نیست بلکه محصول طراحی آگاهانه است. بعلاوه، فرایند جهانی شدن به وسعت و دامنه این وظیفه می‌افزاید. تشویق و حتی وادار کردن دولت‌های غیرلیبرال برای رعایت هرچه بیشتر اصول دموکراسی تنها بخشی از الزامات برای ایجاد یک نظم واقعاً لیبرال جهانی است. این رویکرد بر آن است که اصلاحات باید در سطح بین‌المللی انجام پذیرد؛ سازمان‌های بین‌المللی نیز مانند دولت‌ها باید بیش از گذشته دموکرات باشند و جنبش‌های اجتماعی جهانی باید جایی در ساختارهای تصمیم‌گیری جهانی داشته باشند زیرا اغلب در مقایسه با حکومت‌ها به مردم عادی نزدیک‌ترند. گفته می‌شود که آرمانگرایان جدید در مقایسه با طرفداران انترناسیونالیسم لیبرال، به جنبه‌های منفی و تاریک جهانی شدن توجه دارند. طرفداران لیبرال انترناسیونال از اصطلاح جهانی شدن به روشی مثبت استفاده می‌کنند. مثلاً گفتن این که ما در دهکده‌ای جهانی زندگی می‌کنیم، نشانگر وابستگی متقابل اقتصادی و اخلاقی است. در حالی که از نظر نئولیبرال‌های رادیکال، جهان مانند صحنه‌ای است که در آن تکنولوژی فرامردن با هرج و مرج اخلاقی و فساد شهری در کنار هم وجود دارد. برخی از آرمانگرایان جدید مانند ریچارد فالک Richard Falk بر این عقیده‌اند که جهانی شدن و جامعه اغلب در تضاد با یکدیگر قرار می‌گیرند. به نظر وی «این تنش بین الزامات اخلاقی همسایگی جهانی و پویایی‌های جهانی شدن اقتصاد وجود دارد که انواع انترناسیونالیسم لیبرال پس از زمان ویلسون از پذیرش آن شانه خالی می‌کنند.»^{۱۹} در این مفهوم، انترناسیونالیسم لیبرال، نقش بخش دولتی را در تأمین رفاه، دست کم می‌گیرد و بازار را سازوکار مناسبی برای تخصیص منابع، سرمایه‌گذاری و ایجاد فرصت‌های شغلی

○ برنامه انترناسیونالیسم لیبرال در واپسین سالهای سده بیستم بیانگر تضادهای موجود در مبانی لیبرالیسم است. برای نمونه، ارتقای مفهوم «حکومت مطلوب» یا آزادسازی اقتصادی با معیارهای حاکمیت و حق تعیین سرنوشته در تضاد قرار می‌گیرد. گذشته از آن، به همان اندازه که غرب در سازماندهی زیرساخت‌های اقتصادی کشورهای در حال توسعه درگیر می‌شود، از پاسخگویی این دولت‌ها در برابر مردم کاسته می‌شود و این، به کاهش ارتباط دولت و ملت در آن کشورها می‌انجامد.

جهانی شدن و نهادگرایی نئولیبرال

در دهه ۱۹۸۰، کثرت‌گرایی به نهادگرایی نئولیبرال تغییر شکل داد و برخی از آن با عنوان نئولیبرالیسم یا لیبرالیسم جدید یاد می‌کنند. نهادگرایی لیبرال، برخی از دانشمندان تأثیرگذار و متفکران روابط بین‌الملل را در دانشکده‌های آمریکای شمالی به سوی خود جذب کرد. باید دید که وجوه متمایز نهادگرایی نئولیبرالیستی چیست. شاید مهمترین جنبه‌های آن را بتوان در چهار اصل زیر خلاصه کرد:

۱. این دیدگاه دولت را بعنوان نماینده مشروع جامعه قطعی تلقی می‌کند. هر چند این رویکرد اهمیت بازیگران غیردولتی را بویژه در کثرت‌گرایی اولیه مهم می‌شمارد، اما رابرت کیوهین Robert keohane در برداشت خود این بازیگران را تابع دولت می‌داند.^۱

۲. لیبرال‌ها وضع توأم با هرج و مرج در شرایط ساختاری نظام بین‌الملل را کاملاً می‌پذیرند اما بر این عقیده‌اند که هرج و مرج بدان معنی نیست که همکاری بین دولت‌ها غیرممکن باشد. این امر در ادامه حیاتیات و نیز افزایش تعداد رژیم‌های بین‌المللی کاملاً مشهود است. خلاصه این که رژیم‌ها و نهادهای بین‌المللی می‌توانند هرج و مرج را کنترل و اداره کنند.

۳. همگرایی در سطح منطقه‌ای و جهانی در حال افزایش است. در این جا مسیر آینده اتحادیه اروپا برای نهادگرایی نئولیبرال يك مطالعه موردی بسیار حیاتی است.

۴. دولت‌ها به همکاری خواهند پرداخت، حتی اگر طرف مقابل از این همکاری نفع بیشتری ببرد. به عبارت دیگر، دستاورد مطلق برای این دیدگاه مهمتر از دست آورد نسبی است.

باید توجه کرد که توسعه تفکر نهادگرایی نئولیبرال در پاسخ به ایده واقع‌گرایی جدید است که توسط کنت والتز در کتاب Theory of International Politics عرضه شد. بنابراین، تعجب آور نیست که اغلب چنین به نظر می‌رسد که نهادگرایی نئولیبرال بیشتر به رئالیسم معاصر شبیه است تا به سنت‌های فکری لیبرال در خصوص روابط بین‌الملل.

یکی از وجوه تمایز عمده بین نهادگرایی نئولیبرال و دو عامل دیگر در تفکر لیبرال این است

تلقی می‌کند. هر چند جهانی شدن لیبرالیسم اقتصادی در آمد سرانه مردم در اغلب نقاط جهان را افزایش داده، اما میزان این افزایش در میان دولت‌های مقتدر بسیار بیشتر بوده است.

آرمان‌گرایان جدید يك رشته نسخه‌های جدید و کاملاً متفاوت برای انترناسیونالیسم لیبرال آماده کرده‌اند و معتقدند که سیاست جهانی باید بیش از پیش حالت دموکراتیک داشته باشد. آنان به مدل دموکراسی جهان وطنی cosmopolitan model of democracy اعتقاد دارند که در گام نخست نیازمند ایجاد پارلمان‌های منطقه‌ای یا گسترش اقتدار چنین نهادهایی مثل پارلمان اروپاست. دوم، کنوانسیون‌های حقوق بشر بایستی در پارلمان‌های ملی مورد توجه و تحت نظارت دادگاه بین‌المللی حقوق بشر باشد. سوم این که اصلاحات در سازمان ملل متحد یا جایگزینی آن با يك پارلمان جهانی کاملاً دموکراتیک و مسئولیت‌پذیر باید در دستور کار باشد و خلاصه این که در «مدل دموکراسی جهان وطنی»، دموکراسی باید به نهادها و رژیم‌هایی که سیاست جهانی را اداره می‌کنند، نفوذ کند.

آرمانگرایی جدید نه تنها به اصلاحات در نهادهای کلان می‌اندیشد بلکه مردمی کردن امور در سطح توده‌های مردم را نیز در نظر قرار دارد. لیبرال‌های رادیکال (تندرو) مانند ریچارد فالک می‌گویند جامعه مدنی جهانی دارای استعداد‌های رهایی‌بخش زیادی است.

ارتقای حقوق بشر دوستانه بین‌المللی و قوانین آن می‌تواند میلیون‌ها طرفدار فردی و گروه‌های طرفدار مانند دیده‌بانان حقوق بشر، در سرتاسر جهان داشته باشد.^۲ همچنین جنبش‌های اعتراضی در سطح جهان، سهم بسزایی در برانگیختن حساسیت جهانی در خصوص تخریب محیط‌زیست داشته‌اند. این تأکید از سوی آرمانگرایان جدید همان چیزی است که به آن جهانی شدن از پایین می‌گویند. جهانی شدن از پایین نوشدارویی است در برابر نگرش نسبتاً طرفدار وضع موجود در نحله‌های اصلی لیبرالیسم که نیروهای بازار را تظهير و تقدیس می‌کند و تنها به اصلاح تدریجی در نهادهای بین‌المللی مانند سازمان ملل متحد اعتقاد دارد.

○ در نگرش آرمانگرایی جدید به جهانی شدن و انترناسیونالیسم لیبرال، نکات مشترک فراوان یافت می‌شود. هر دو دیدگاه به آشکال حکومت دموکراتیک متعهد و هر دو معتقدند که وابستگی متقابل به صلح می‌انجامد. آرمانگرایان جدید معتقدند که صلح و عدالت ناشی از شرایط طبیعی نیست، بلکه محصول طراحی آگاهانه است.

که هم انتر ناسیونالیسم لیبرال و هم ایدآلیسم بسیار متنوع، دارای جنبه‌های انتقادی، و مهمتر از همه، بسیار سیاسی تر از نهادگرایی نئولیبرال هستند. این بحث نظری را می‌توان در نوشته دیوید لانگ David Long در انتقادی که اخیراً از نهادگرایی نئولیبرال مکتب فکری هاروارد به عمل آورده است ملاحظه کرد:

«نهادگرایی نئولیبرال در نوشته‌های کیوهین، نوعی لیبرالیسم ایتراست و از توجهات هنجاری خود درباره آزادی و نیک‌بختی افراد فاصله گرفته و تنها بر متغیرهای اقتصادی تئوری‌های لیبرالیسم اقتصادی متمرکز شده است و دولت‌ها را عوامل روابط بین‌الملل می‌انگارد.»^{۲۲} خلاصه می‌توان گفت که در دوران پس از جنگ سرد، نئولیبرالیسم در صدد گسترش مناطق باصلاح صلاح است و انتر ناسیونالیسم نئولیبرال از تلاش‌های غربی برای استفاده از اهرم سیاست خارجی در فشار آوردن به دولت‌های اقتدارگرا برای ایجاد فضای سیاسی بازتر، حمایت می‌کند. همچنین، ایدآلیسم جدید و تندرو در پاسخ به روند جهانی شدن، به دنبال مردمی‌تر کردن نهادهای بین‌المللی از یک سو و ساختارهای دولتی از سوی دیگر است. ایدآلیسم جدید و رادیکال مخالف آن مدل از جهانی کردن است که تفکر سنتی لیبرالیسم به دنبال آن است، یعنی جهانی کردن از بالا. زیرا این نوع جهانی کردن عرصه و امکان جهانی شدن از پایین را که از طریق ایجاد جامعه مدنی حاصل می‌شود، تنگ‌تر می‌کند. یکی دیگر از اهداف نئولیبرالیسم ایجاد و حفظ همکاری در شرایط هر چه و هر چه گونه است. این وظیفه از طریق ایجاد رژیم‌های مختلف انجام می‌شود. این راهم باید در نظر داشت که نهادگرایان نئولیبرال همانند رئالیست‌ها این فرض را دارند که دولت‌ها مهمترین بازیگران در عرصه روابط بین‌الملل هستند و این که فضای بین‌المللی حالت هر چه و هر چه گونه دارد، هر چند در مورد ارائه الگوهای پایدار برای همکاری در چنین فضایی دلایل متفاوتی اقامه می‌کنند.

انتقاد از رویکرد لیبرالیستی

رویکرد مبتنی بر تفکر لیبرال در دهه ۱۹۹۰ با بحران روبرو شد. خوشحالی زایدالوصف لیبرال‌ها در پایان جنگ سرد و سقوط پرده آهنین دیری

نپایید. کشمکش‌های متعدد پس از جنگ سرد در افغانستان، لیبریا، چین، سومالی، بوروندی، رواندا، بوسنی و هرزه‌گوین، کوزوو و دیگر مناطق، خاطر نشان می‌کند که در اغلب نقاط جهان شرایطی که موجب پدید آمدن این تنش‌ها در دوران جنگ سرد شده بود همچنان پابرجاست.

اصلاحات در سیاست خارجی از منظر لیبرالیسم زمانی به‌وخامت گرایید که جنگ در یوگسلاوی سابق شعله‌ور شد. برخلاف ترازوی انسانی در رواندا و بوروندی، جنگ در بوسنی و در پشت درهای منطقه لیبرال یا نزدیک دروازه‌های منطقه لیبرال اتفاق افتاد. چرا به رغم همه هشدارها چنین جنگی در غرب روی داد؟ بر سر ادعاهای لیبرال در خصوص حقوق بشر و حقوق بشر دوستانه چه آمد؟ چرا جنگ در بالکان همانند یک شوک بزرگ بود؟ چرا ارزش‌های لیبرال در خاستگاه آن یعنی اروپا مورد تهاجم قرار گرفته بود؟ شاید بتوان دو دلیل اقامه کرد: نخست این که لیبرالیسم دارای صدای واحدی نیست. گذشته از آن، دیدگاه رقیب در نگرش لیبرالی برای دفاع از مواضع مختلف می‌تواند مورد بهره‌برداری قرار گیرد. دخالت در جنگ یوگسلاوی سابق که مورد حمایت انتر ناسیونالیسم لیبرال بود مورد پذیرش و پشتیبانی اصول جهان‌شمول لیبرال است که ارزش یکسانی برای افراد قائل است. اما لیبرال‌های دیگر بر این باورند که تکالیف ما در مقابل نوع بشر، در مقایسه با وظایفی که در قبال شهروندان خود داریم اهمیت کمتری دارد. با همین تفکر جنگ در بوسنی ممکن است برای همه حقارت‌آمیز باشد اما این دلیل قاطعی نیست که کشوری بخواهد زندگی شهروندان خود را برای دفاع از ارزش‌های مجرد اخلاقی به خطر بیندازد! حال چگونه می‌توان به لیبرالیسم بعنوان ایدئولوژی راهنما نگرست در حالی که این دیدگاه از دوزاویه مختلف هم مداخله و هم عدم مداخله را توصیه می‌کند؟

احتمالاً حق با استانی هافمن است که می‌گوید «انحطاط دولت‌ها نشان می‌دهد که چگونه حاکمیت، دموکراسی، حق تعیین سرنوشته ملی و حقوق بشر چهار هنجار متضاد هستند که یک منبع تمام عیار برای اغتشاش و هر چه و هر چه می‌روند.»^{۲۳}

○ هر چند جهانی شدن لیبرالیسم اقتصادی در آمد سرانه مردمان در بیشتر نقاط جهان را افزایش داده، اما حجم این افزایش در میان دولتهای مقتدر بسیار بیشتر بوده است.

نئورئالیسم و نئولیبرالیسم

دیدگاه‌های رئالیستی و لیبرالیستی در تکوین خود به صورت نئورئالیسم و نئولیبرالیسم تبلور یافته که در این جا فقط به ویژگی‌های عمده این دو رویکرد به صورت مقایسه‌ای می‌پردازیم:

۱. نئورئالیست‌ها در مقایسه با نئولیبرالیست‌ها بر این باورند که هرج و مرج، محدودیت‌های زیادی برای رفتار دولت‌ها ایجاد می‌کند.

۲. نئورئالیست‌ها در مقایسه با نئولیبرالیست‌ها، رسیدن به همکاری بین المللی را بسیار دشوار ارزیابی می‌کنند و حفظ آن همکاری‌ها را نیز مشکل‌تر و آن را مبتنی بر قدرت دولت می‌دانند.

۳. نئولیبرال‌ها به دستاوردهای مطلق همکاری بین المللی اشاره دارند در حالی که رئالیست‌ها این دستاوردها را نسبی می‌دانند. پرسش نئورئالیست‌ها این است که چه کسانی از همکاری بین المللی چیز بیشتری عایدشان می‌شود؟ در حالی که نئولیبرال‌ها بر به حداکثر رساندن سطح دستاورد تمام طرف‌ها تأکید می‌کنند.

۴. نئورئالیست‌ها بر این باورند که هرج و مرج بین المللی ایجاد می‌کند دولت‌ها نخست به مسأله بقا و امنیت بپردازند در حالی که نئولیبرالیست‌ها بیشتر به اقتصاد سیاسی بین المللی توجه دارند. از این رو دستاوردهای همکاری‌های بین المللی را به گونه‌ای متفاوت ارزیابی می‌کنند.

۵. نئورئالیست‌ها بیشتر بر توانایی‌ها و نه مقاصد و نیت‌ها تأکید دارند، در حالی که نئولیبرالیست‌ها بیشتر به قصد و تصور از توانایی‌ها می‌پردازند.

۶. نئورئالیست‌ها بر این باور نیستند که رژیم‌ها و نهادهای بین المللی قادر به از بین بردن آثار محدود کننده هرج و مرج بین المللی برای همکاری باشند در حالی که نئولیبرالیست‌ها اعتقاد دارند رژیم‌ها و نهادهای بین المللی می‌توانند موجب تسهیل همکاری‌ها شوند. ۲۷

دلیل دوم این که برخلاف امیدهایی که انترناسیونالیسم لیبرال به وجود آورده است، کاربرد منطق و استدلال و علم در سیاست موجب نزدیک‌تر شدن جوامع به یکدیگر نشده است. در حقیقت، تکه تکه بودن و بخش‌بخش بودن جامعه سیاسی، اندک‌اندک روشن شده است و معمولاً در عباراتی مانند تفاوت‌های قومی، زبانی و مذهبی بیان می‌شود. جان گری John Gray در انتقاد از لیبرالیسم، ایده «اخلاقیات جهانی» را خطرناک ارزیابی می‌کند. «مأموریت جهانی کردن ارزش‌های لیبرال مانند دموکراسی، سرمایه‌داری و سکولاریسم، سنت‌ها و رفتار فرهنگ‌های غیر غربی را تحقیر می‌کند.»^{۲۴} در عین حال تعدادی از دولت‌ها در جنوب شرقی آسیا در سال‌های اخیر نشان داده‌اند که نوسازی بدون لیبرالیزه کردن دولت و جامعه هم می‌تواند انجام بگیرد. مهمترین پرسش برای لیبرالیسم این است که آیا می‌تواند خود را بعنوان یک ایده سیاسی غیرجهان‌شمول و غربی نکنند که حافظ ارزش‌های سنتی این مکتب در خصوص همبستگی انسانها باشد و به تنوع فرهنگ‌ها احترام می‌گذارد، بازسازی کند یا نه.

نگرش لیبرالیستی در تداوم خود و در شکل نئولیبرالیستی موجب ایجاد میانی ایدئولوژیک برای جهانی شدن گردیده و بعنوان «عقل سلیم» بی‌چون و چرای اقتصاد جهانی درآمده است. نئولیبرالیسم مبین پیروزی منافع سرمایه‌داری بر منافع نیروی کار در برهه‌ای از تاریخ جهان است و چارچوب ناگفته‌ای برای سیاست اقتصاد بین المللی به وجود آورده است. از این رو نئولیبرالیسم یک توضیح بی‌طرفانه نیست بلکه یک ایدئولوژی است که در خدمت منافع خاص و گروه‌های خاص است و چنین است که نئولیبرالیسم را باید بخشی از فرایند سیاسی جهانی شدن و نه بعنوان یک نظریه علمی که معرفت یک دانش بی‌طرف باشد در نظر گرفت.^{۲۵} گرچه برخی از ارزش‌های انترناسیونالیسم لیبرال، مانند احترام به حقوق بشر و دموکراسی از مقبولیت روزافزون در اغلب نقاط جهان برخوردار است، اما، شکل امروزی آن برای پاسخگویی به مسائل در نقاط مختلف جهان در حال توسعه ناکارآمد است و نمی‌تواند راه‌حلی مناسب برای مسایلی هم چون فقر، قطبی شدن جامعه، و

○ آرمانگرایان جدید نه تنها به اصلاحات در نهادهای کلان می‌اندیشند، بلکه مردمی کردن کارها در سطح توده‌های مردم را نیز در نظر دارند. برنامه آرمانگرایان جدید همان چیزی است که «جهانی شدن از پایین» نامیده شده است. جهانی شدن از پایین نوشدارویی است در برابر نگرش نسبتاً طرفدار وضع موجود در نحله‌های اصلی لیبرالیسم که نیروهای بازار را تقدیس می‌کند و تنها به اصلاح تدریجی نهادهای بین المللی مانند سازمان ملل متحد اعتقاد دارد.

- ۱۳۰ میلیون کودک که ۸۰ درصد آن‌ها را دختران تشکیل می‌دهند شانس تحصیل کردن ندارند.

- در ۷۰ کشور جهان، متوسط درآمد، پایین‌تر از درآمدهای سال ۱۹۸۰ و در ۴۳ کشور پایین‌تر از درآمدهای سال ۱۹۷۰ است.

- در سال ۱۹۶۰، بیست درصد ثروتمندترین بخش جمعیت جهان، ۳۰ برابر بیست درصد فقیرترین بخش جمعیت جهان ثروت داشتند. این نسبت تا سال ۱۹۹۶ به ۶۱ برابر رسید.

نظریه نظام جهانی که از تفکرات مارکسیستی و در انتقاد از امپریالیسم شکل گرفته است، از تجزیه و تحلیل لنینی درباره امپریالیسم که اقتصاد جهان را به دو بخش مرکز و پیرامون تقسیم می‌کند، کاملاً متأثر است. در این تجزیه و تحلیل سرمایه‌داران در مرکز قرار دارند. نظریه امپریالیسم لنین بویژه در سال‌های ۱۹۱۷ تا ۱۹۳۹ که با رکود بزرگ سال‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ نیز همراه بود، نفوذ زیادی به دست آورد و چنین به نظر می‌رسید که امپریالیسم به آخرین بحران خود دچار شده است.

جز لنین، از نظریه پردازان عمده امپریالیسم جهانی در دوران پس از جنگ دوم می‌توان از آندره گوندر فرانک Andre Gunder Frank، راول پریش Raul Perbish، فرناند برادل Fernand Braudel، پل باران Paul Baran، کریستوفر چیس دان Christopher Chase-Dunn، ژانت ابولفسود Janet Abu-Lughod، هنریک فرناندو کاردوسو Henrique Fernando Cardoso، والتر رودنی Walter Rodney و یوهان گالتونگ Johan Gal-tung نام برد.^{۲۹}

بحران در نظام جدید جهانی

از نظر والرشتاین، نظام جهانی کنونی با مشکلات جدی مواجه است که از منابع مختلف نشأت می‌گیرد. مشکلاتی که ثبات سیستم را تهدید می‌کند، بر امور اقتصادی، سیاسی و جغرافیایی-فرهنگی اثر می‌گذارد.

منابع اقتصادی بحران

منابع اقتصادی بحران ریشه در تضادهای

نگرش نظام جهانی ریشه در تفکر مارکسیستی دارد و بر این باور است که سیاست جهان را وقتی می‌توان درست درک کرد که آن را در متن ساختار سرمایه‌داری جهانی مورد دقت قرار دهیم. از نظر طرفداران این نظریه، جنبه‌هایی از جهانی شدن که روی آن تبلیغ می‌شود چیز تازه‌ای نیست، بلکه فقط جلوه‌هایی جدید از تمایلاتی است که قرن‌ها در نظام جهانی وجود داشته است.

در مقایسه با مکاتب رئالیسم و کثرت‌گرایی، نظریه نظام جهانی یک دیدگاه نسبتاً ناآشنا از روابط بین‌الملل ارائه می‌کند. به همین دلیل است که حوادث آشنا در سیاست جهان مانند جنگ‌ها، پیمان‌ها، عملیات کمک‌های بین‌المللی و مانند آن‌ها همه در ساختاری رخ می‌دهد که این حوادث را شکل داده، تعیین و تبیین می‌کند. این ساختار چیزی است که به نظام جهانی شهرت دارد و بر اساس منطق سرمایه‌داری جهانی به وجود آمده است. از این رو هر نوع تلاش برای فهم سیاست جهانی باید مبتنی بر فهم جامع‌تر از فرایندهایی باشد که در درون نظام جهانی عمل می‌کند.

بنابر نظریه نظام جهانی، تأثیر ساختار نظام جهانی این است که قدرتمندان و ثروتمندان به هزینه تهیدستان و ناتوانان همچنان خوشبخت خواهند بود. آمارهای رسمی نهادهای معتبر بین‌المللی نیز چنین برداشتهایی را تأیید می‌کند. مثلاً بر اساس گزارش توسعه انسانی سال ۱۹۹۶ برنامه عمران ملل متحد UNDP جمع‌داری سیصد و پنجاه و هشت (۳۵۸) میلیاردی جهان با مجموع درآمد ۴۵٪ از فقیرترین مردم جهان برابر است.^{۲۸} همچنین بر پایه این گزارش، تصویری از نابرابری جهانی به شرح زیر می‌توان ارائه کرد:

- ۱/۵ از جمعیت جهان در فقر مطلق به سر می‌برند.

- ۱/۳ از کودکان جهان دچار سوء تغذیه هستند.

- نیمی از جمعیت جهان به داروهای حیاتی

دسترسی ندارند.

- ۱۲/۲ میلیون کودک زیر ۵ سال هر سال

می‌میرند که ۹۵ درصد این مرگ‌ومیر ناشی از فقر است.

○ ایدآلیسم نوو تندر و در پاسخ به روند جهانی شدن، به دنبال مردمی کردن نهادهای بین‌المللی از یک سو و ساختارهای دولتی از سوی دیگر است. ایدآلیسم نوو تندر و مخالف جهانی کردن از بالا یعنی الگوی مورد پسند لیبرالیسم سنتی است زیرا این نوع جهانی کردن عرصه و امکان جهانی شدن از پایین را که از راه ایجاد جامعه مدنی حاصل می‌شود، تنگ‌تر می‌کند.

بلکه موضوع بر خورد با نیروها را نیز دچار مشکل خواهد کرد.

افزایش و تشدید هر چه بیشتر این مسایل حقیقتی است و با وجود انقلاب ارتباطات، سرپوش نهادن بر نابرابری‌های موجود که ویژگی نظام جدید جهانی است، غیرممکن خواهد بود. حدس این است که چنین جریانی به افزایش آگاهی‌های سیاسی در سطح جهانی کمک خواهد کرد و به تحریک سیاسی جهانی خواهد انجامید.

منابع جغرافیایی - فرهنگی بحران

دیدگاه نظام جهانی بر این باور است که لیبرالیسم با بحران رو به تزاید مواجه است. والرشتاین نظاهرات دانشجویی سال ۱۹۶۸ پاریس و نیز همراه شدن آن با نظاهرات کارگری را نشانهٔ چنین بحرانی ارزیابی می‌کند. هر چند این نظاهرات در شهرهایی مثل پاریس، پراگ و مکزیکوسیتی اتفاق افتاد ولی دارای بُعد جهانی بود.^{۳۱} جز بحران لیبرالیسم، از بحران دیگری یاد می‌شود و آن این که کل نظام علمی، که زیر ساخت نظام جهانی را تشکیل می‌دهد با چالش‌های اساسی روبروست. به عبارت دیگر، علم‌گرایی خود با بحران مواجه است زیرا دانشمندان امروزه علم محض را زیر سؤال می‌برند چون اصولاً ایدهٔ حقیقت مطلق که اصلی‌ترین دستمایهٔ علم‌گرایی است مورد سؤال است و مسایلی مانند اقتضاء و عدم قطعیت مورد توجه قرار گرفته است. نتیجه این که یکی دیگر از محورهای جغرافیایی- فرهنگی مسلط به افول گراییده است.

بطور کلی نظریهٔ نظام جهانی به رغم ثبات موجود در نظام جهانی آن را دچار بحران ارزیابی و عوامل اقتصادی، سیاسی و جغرافیایی- فرهنگی را منابع این بحران معرفی می‌کند.

جهانی شدن و تئوری نظام جهانی

بی‌گمان تئوری نظام جهانی در صدد انکار تحولات نیست و اهمیت آن‌ها را نیز انکار نمی‌کند، اما نو و تازه بودن این تحولات را قبول ندارد و آن را مورد چون و چرا قرار می‌دهد. به گفتهٔ چیس دان این تحولات ادامهٔ روندهایی است که مدت‌های مدید با توسعهٔ سرمایه‌داری همراه بوده است.^{۳۲}

اساسی سرمایه‌داری دارد. گسترش اقتصاد جهانی دارای دو شکل بوده است. نخست، گسترش جغرافیایی اقتصاد جهانی برای در بر گرفتن بخش بیشتری از سیارهٔ زمین و از این رو گشودن بازارها و منابع جدیدی از نیروی کار و مواد خام. دوم، تشدید و افزایش روابط اقتصاد سرمایه‌داری در حوزه‌هایی که قبلاً با اقتصاد جهانی پیوند یافته است. این فرایند شکل‌های متنوعی دارد که یکی از با دوام‌ترین آنها شهری شدن و کالایی شدن است. شهری شدن، مردم جهان را وامی‌دارد هر چه بیشتر مناطق روستایی را ترک کنند و در مناطق رو به گسترش شهری که کاملاً حالت سرمایه‌داری به خود گرفته است ساکن شوند. در این مناطق مناسبات اجتماعی-اقتصادی ماقبل سرمایه‌داری و سرمایه‌داری توأماً جریان دارد و این از ویژگی‌های این مناطق به‌شمار می‌رود. کالایی شدن به فرایندی اشاره دارد که در آن اغلب جنبه‌های زندگی روزمره به تابعی از بازار تبدیل می‌شود. هر دو پدیده به گسترش حوزهٔ شمول اقتصاد جهانی سرمایه‌داری می‌انجامد.

منابع سیاسی بحران

نابرابری‌ها و اغتشاش موجود که ویژگی نظام جهانی موجود محسوب می‌شود همیشه منجر به مخالفت‌هایی می‌شود که در رویکرد نظام جهانی از آن‌ها بعنوان جنبش‌های ضد سیستمی یاد می‌شود. این جنبش‌ها در نظم جهانی نقش نسبتاً دوگانه دارند که «همزمان موجب تضعیف و تقویت ساختارهای موجود می‌شوند.»^{۳۰} ترکیب رکود اقتصادی و روندهای جابه‌جایی مردم به این معنی است که حفظ سطح فعلی اقدامات رفاهی بدون پایین آوردن میزان انباشت سرمایه برای دولت‌ها مشکلات زیادی به بار خواهد آورد.

ناتوانی دولت‌ها در حمایت از سطح رفاه نیز بی‌گمان به کاهش مشروعیت نظم مسلط سیاسی-اقتصادی منجر خواهد شد. پیوند دوبارهٔ افراد رانده شده به حاشیهٔ جامعه با متن جوامع مشکل خواهد بود و دولت‌ها نخواهند توانست به چنین گروه‌هایی در سرتاسر جهان کمکی مؤثر کنند. از این رو، تشدید مسایل اقتصاد جهانی، نه تنها به ایجاد نیروهای ضد سیستمی بیشتری منجر خواهد شد،

○ استانی هافمن: انحطاط دولتهان نشان می‌دهد که چگونه حاکمیت، دموکراسی، حق تعیین سرنوشته ملی و حقوق بشر چهارهنگار متضاد هستند که منبعی تمام‌عیار برای اغتشاش و هرج و مرج به‌شمار می‌روند.

مکان منجر می شود.

تشدید ارتباطات و جریان‌های فرامرزی، از منظر این رویکرد، لزوماً به مفهوم يك تحول اساسی در ماهیت سیاست جهانی چنان که تئوری‌های دیگر مطرح کرده‌اند و آن را ورود به عصر جهانی شدن نامیده‌اند، نیست. نظریه پردازان نظام جهانی اصرار دارند که تنها راه کشف تحولات جاری، توجه به آنها در متن فرایندهای عمیق‌تر در نظام جهانی است.

اگر چنین کاری انجام شود ممکن است نشانه‌هایی از تحولات مهم که قریب‌الوقوع نیز هستند به دست آید. مثلاً و ال‌رشتاین مشروعیت‌زدایی از دولت حاکم را یکی از نشانه‌های بحران در نظام جدید جهانی تلقی می‌کند. در هر صورت نخستین گام اساسی برای درک این روندها که بعنوان نشانه‌های جهانی شدن در نظر گرفته می‌شود بایستی از خود نظام استنتاج شود. اگر چنین کاری انجام نشود، راهی برای اندازه‌گیری و سنجش واقعی تحولات آتی وجود نخواهد داشت.^{۲۴}

خطر دیگر نگرش غیر تاریخی و غیر انتقادی به جهانی شدن این است که چشم خود را بر واقعیت بیندیم؛ این واقعیت که نخبگان با مطرح کردن جهانی شدن از این اصطلاح بعنوان بخشی از زرادخانه ایدئولوژیک در نظام جهانی بهره می‌گیرند. امروزه، جهانی شدن را دلیلی برای افزایش اقدامات در جهت پایین آوردن حقوق و دستمزد کارگران و از بین بردن دیگر موانع تجاری معرفی می‌کنند. اغلب سیاستمداران و رهبران تجاری بر این عقیده‌اند که جز با برداشتن موانع از سر راه عملیات تجاری، رقابت در اقتصاد جهانی شده امکان‌پذیر نخواهد بود.

چنین قضاوت ایدئولوژیک برای اتخاذ سیاست‌هایی است که در خدمت منافع تجاری است. از این رو فهم عمیق‌تر رابطه بین ساختارهای اقتصادی و ساختارهای سیاسی در نظام جهانی، ضروری است. از منظر رویکرد نظام جهانی، هیچ چیز در نظام جهانی مبتنی بر بازار جهانی حالت طبیعی و گریزناپذیر ندارد. نظام جهانی فعلی نیز مانند دیگر نظام‌های تاریخی، روزی به پایان خواهد رسید. بنابراین به جای پذیرش قطعیت نظام کنونی

بر اساس این نگرش، سیاره زمین تحت سیطره يك موجودیت و واحد ادغام شده اقتصادی و سیاسی، یعنی نظام جدید جهانی است که دسترسی آن به تمامی بشریت به تدریج صورت گرفته است. در چنین نظامی، همه عوامل همیشه با هم مرتبط بوده و به یکدیگر وابسته‌اند. اقتصادهای ملی از مدت‌ها قبل چنان با این نظام یکپارچه شده‌اند که ماهیت آنها از طریق موقعیت‌شان در درون سرمایه‌داری جهانی سنجیده می‌شود. تنها اتفاق جدید، آگاهی روزافزون از این ارتباطات و رابطه‌هاست. به همین ترتیب، فرایندهای زیست‌محیطی همیشه نافی مرزهای دولتی بوده و فقط در سال‌های اخیر است که افزایش مخاطرات زیست‌محیطی باعث شده این واقعیت به وجدان عمومی راه یابد.

از دیدگاه نظریه‌پردازان نظام جهانی، جهانی شدن مقوله‌ای ساختگی است و اصلاً پدیده جدیدی نیست، بلکه آخرین مرحله در توسعه سرمایه‌داری بین‌المللی است. به نظر آنان، جهانی شدن نه مبین يك تغییر جهت کیفی در سیاست جهانی است و نه تئوری‌ها و مفاهیم موجود را بی‌اعتبار می‌سازد. فراتر از همه، جهانی شدن فرایندی است که از غرب هدایت می‌شود و اساساً گسترش سرمایه‌داری بین‌المللی را نشان می‌دهد. از منظر نظام جهانی، «جهانی شدن» به جای این که نقاط مختلف سیاره زمین را به یکدیگر شبیه کند، تقسیم‌بندی فعلی بین مرکز، شبه پیرامون و پیرامون را بیش از پیش عمیق می‌کند.^{۲۳}

رویکرد نظام جهانی، رشد شرکت‌های چندملیتی را مطمئناً بیانگر يك تحول عمده در ساختار نظام جدید جهانی تلقی نمی‌کند، بلکه آن را يك روند دراز مدت در جهت ادغام هر چه بیشتر اقتصاد جهانی قلمداد می‌کند. همچنین تماس‌های بین‌المللی در میان جنبش‌های ضد سیستمی را تحولی عمده نمی‌انگارد. در حقیقت، همان‌گونه که تجارب تاریخی هم نشان می‌دهد، این جنبش‌های ضد سیستمی، چه در شکل اجتماعی یا ملی یا زیست‌محیطی همیشه با گروه‌های مشابه در کشورهای دیگر ارتباط برقرار کرده‌اند. سرانجام، انقلاب ارتباطات، آخرین نمود از روندهای درازمدت در نظام جهانی است که به تراکم زمان و

○ بر خلاف امیدهایی که انترناسیونالیسم لیبرال به وجود آورده، کاربرد منطق و استدلال و علم در سیاست موجب نزدیکی بیشتر جوامع به یکدیگر نشده است. در واقع تکه‌تکه و بخش‌بخش بودن جامعه سیاسی اندک‌اندک روشن‌گشته و معمولاً به صورت اصطلاحاتی مانند تفاوت‌های قومی، زبانی و مذهبی بیان می‌شود.

باید اساسی برای نظام جدید جهانی بی افکند: جامعه‌ای جهانی که عادلانه‌تر و انسانی‌تر از نظام موجود باشد.

نظریه‌پردازان نظام جهانی بر این باورند که تنها راه کشف تحولات جاری، توجه به آنها در متن فرایندهای عمیق‌تر در نظام جهانی است.

واحد اصلی تجزیه و تحلیل والرشتاین «نظام جهانی» است؛ واحدی که می‌تواند مستقل از روابط و فرایندهای اجتماعی توسعه پیدا کند. از نظر والرشتاین نظام جدید دارای ویژگی‌های زیر است:^{۳۵}

● پویایی‌های این نظام عمدتاً داخلی است و با رویدادهایی که در بیرون آن اتفاق می‌افتد تعیین نمی‌شود.

● از لحاظ مادی خود کفاست زیرا دارای تقسیم کار گسترده بین جوامع تشکیل دهنده خود است.

● دارای تنوع فرهنگی است که در مجموع از دیدگاه پدیده شناختی، این فرهنگها اجزای تشکیل دهنده «جهان» محسوب می‌شوند. والرشتاین برای نظام جهانی سه شکل محتمل قائل است:

۱. امپراتوری‌های جهانی؛

۲. اقتصادهای جهانی؛

۳. سوسیالیسم جهانی.

ویژگی مهم نظریه والرشتاین که آن را از نظریه وابستگی آندره گوندر فرانک و نظریه سمیر امین متمایز می‌کند این است که کانون توجه در اقتصاد جهانی، ساختار دولت است. دولت از راه جذب هزینه‌ها و مدیریت امور اجتماعی در نظام سرمایه‌داری، موجب ثبات سرمایه‌داری می‌شود. این امر جابه‌جایی فرایندهای اساسی تمایزات از واحدهای اقتصادی مثلاً طبقات و دولت‌ها را به دنبال می‌آورد. از این رو «نظام جهانی» به سه دسته دولت تقسیم می‌شود:

۱. دولت‌های مرکز با ساختار حکومتی مستحکم و آمیخته با فرهنگ ملی، (دولت‌های توسعه یافته، ثروتمند و برخوردار از سلطه)؛

۲. دولت‌های مناطق پیرامونی با ساختار حکومتی ضعیف بومی و فرهنگ‌های مورد تهاجم (از لحاظ اقتصادی وابسته به دولت‌های مرکز)؛

۳. مناطق نیمه پیرامونی شامل کشورهای با ساختار حکومتی نسبتاً قوی، تک محصولی یا دارای اقتصادی با تکنولوژی پایین (تا حدودی وابسته به دولت‌های مرکزی).

باید در نظر داشت که بحث «نظام جهانی» تنها زمانی می‌تواند یک نظریه واقعی جهانی شدن محسوب شود که بتواند هم ادغام تمامی دولت‌ها در یک نظام جهانی سرمایه‌داری و هم یکپارچگی سیاست‌ها و فرهنگ‌های ناشی از این ادغام را توضیح دهد. به نظر می‌رسد که یکپارچگی سیاسی و فرهنگی در حال حاضر فقط در شکل مدینه فاضله‌ای که وی از سوسیالیسم جهانی ارایه می‌کند، وجود داشته باشد.

چنین می‌نماید که طرفداران نظریه نظام جهانی و بویژه والرشتاین، به تحلیل نظام یافته و دامنه‌داری دست زده‌اند که بر تقسیم کار پیوسته متحول بین کشورهای مرکز و پیرامون و نیمه پیرامون یا شبه پیرامون در نظام جهانی سرمایه‌داری مبتنی است.

بطور کلی می‌توان به چند نکته اساسی در نگرش نظریه‌پردازان نظام جهانی اشاره کرد:

۱. نگرش نظام جهانی به تأکیدی که در دو دهه اخیر بر مفهوم «جهانی شدن» می‌شود، کاملاً مشكوك است.

۲. نگرش نظام جهانی، جهانی شدن را یک روند جدید در نظر نمی‌گیرد بلکه تبلور اخیر آن را بخشی از روندهای درازمدت توسعه اقتصاد جهانی قلمداد می‌کند که در آن تمام جنبه‌ها به یکدیگر مرتبط و وابسته‌اند.

۳. نگرش نظام جهانی، مفهوم جهانی شدن را یک ابزار ایدئولوژیک برای توجیه کاهش حقوق کارگران و اقدامات رفاهی برای آنان قلمداد می‌کند؛^{۳۶} یعنی ابزاری ایدئولوژیک در خدمت سرمایه‌داری جهانی.

انتقاد از دیدگاه نظام جهانی

دستکم دو نقص اساسی در کار والرشتاین مشاهده شده است: نخست، مبارزه طبقاتی را نادیده می‌گیرد؛ دوم، تاریخ سرمایه‌داری و از این رو نقش مترقی سرمایه‌داری را در توسعه تحریف می‌کند.^{۳۷} گفته می‌شود نشانه‌هایی دال بر ازهم‌پاشیدگی پارادایم «نظام جهانی» وجود دارد.

○ لیبرالیسم نوراباید بخشی از فرایند سیاسی جهانی شدن، نه یک نظریه علمی بیطرف در نظر گرفت. گرچه برخی از ارزشهای انترناسیونالیسم لیبرال مانند احترام به حقوق بشر و دموکراسی در بیشتر نقاط جهان پذیرش روزافزون یافته، اما شکل امروزی آن برای پاسخگویی به بسیاری از مسائل جهان در حال توسعه مانند فقر، قطبی شدن جامعه و بیکاری توده‌ای، ناکارآمد است.

ایدئولوژیک تلقی کنیم.

مفهوم عملکردهای فراملی برای سازگاری نظری و عملی با این مسایل به وجود آمد که شکل‌های گوناگون دولت-محور جامعه بین‌المللی یا نظام دولت-ملت نمی‌تواند بطور اصولی پاسخگوی مسائل باشد. (مدل سیاره‌ای چشمه‌ها را به سوی سرمایه‌داران فراملی و نه دولتها جلب می‌نماید).^{۳۹}

در این نگرش طبقه سرمایه‌دار فراملی شامل:
 ۱. مدیران شرکت‌های فراملی و وابستگان محلی آن‌ها؛
 ۲. دیوان‌سالاران دولتی؛
 ۳. سیاستمداران و آدم‌های حرفه‌ای که از سرمایه‌داران الهام می‌گیرند؛
 و سرانجام ۴. نخبگان مصرف‌گرا (تجارت-رسانه) هستند.^{۴۰}

بحث تئوری نظام سیاره‌ای این است که سرمایه‌داری وعده می‌دهد که ادغام بیشتر جوامع ملی با سرمایه‌داری جهانی منجر به زندگی بهتر برای همه خواهد شد.^{۴۱} اما باید دید آیا همه افراد جهان می‌توانند در زندگی واقعی خود انتظار گونه‌ای زندگی همچون زندگی مردم جهان پیشرفته داشته باشند؟

رویکرد فرهنگ جهانی

گرچه رویکرد نظام جهانی، وابستگی اقتصادی جهانی را مورد بررسی قرار داده و مدعی است که «جهان‌گرایی فرهنگی یا جهانی شدن فرهنگ صرفاً نتیجه جهان‌گرایی اقتصادی است»^{۴۲}، رویکرد فرهنگ جهانی از تحقیقات در مورد جهانی شدن فرهنگ نشأت گرفته است. این رویکرد را نمی‌توان مانند رویکرد نظام جهانی یک مکتب فکری قلمداد کرد، اما یک رشته مضامین مشترک در آثار نویسندگانی که در این زمینه کار می‌کنند مشهود است که دو مضمون از همه مهمتر است: ۱- حفظ هویت فردی یا هویت ملی در برابر ظهور یک فرهنگ جهانی؛ ۲- رجحان مسائل فرهنگی بر مسائل سیاسی و اقتصادی.

ویژگی بارز و برجسته این مدل یا رویکرد این است که وجود فرهنگ جهانی را بعنوان یک واقعیت، یا یک مکان یا پندار مورد تردید قرار نمی‌دهد. این موضوع بر رشد سریع وسایل ارتباط جمعی در چند دهه اخیر و به «دهکده جهانی»

شاخص اصلی این از هم‌پاشیدگی را می‌توان در ضعف روزافزون رویکرد نظام جهانی در تحلیل توسعه دستکم صنعتی شدن کشورهای غیر مسلط دانست؛ ضعفی که گریبانگیر رویکرد وابستگی نیز هست. والرشتاین مفهوم شبه پیرامون را برای توصیف این کشورها ابداع کرده است. بسیاری از پژوهشگران این رویکرد را برای تحلیل کشورهای نوصنعتی ابزار مناسبی می‌دانند. منتقدان نظریه نظام جهانی بر این باورند که انگاره شبه پیرامون تنها برای مواردی که بطور کامل بر چارچوب مرکز-پیرامون منطبق نیست، به وجود آمده است.^{۳۸} جز سه دیدگاه عمده نظری که ویژگیهای آنها بررسی شد، اشاره به چند رویکرد دیگر می‌تواند در بررسی پدیده جهانی شدن از منظرهای متفاوت و درک مناسبتر از این پدیده مفید باشد.

رویکرد نظام سیاره‌ای و جهانی شدن:

به منظور مشخص شدن دیدگاه نظام جهانی یا (world system) که نامدارترین طرفدار آن والرشتاین است و رویکرد دیگری تحت عنوان (global system) که لسلی اسکالر Lesli Sklair مدافع آن است از واژه «نظام سیاره‌ای» بهره گرفته‌ایم. نکته اصلی در این رویکرد ارائه مفهوم دیگری از جهانی شدن است که شامل چیزی فراتر از روابط بین دولت‌هاست. می‌دانیم که جهان در قالب کشورهای مستقل سازمان‌دهی شده است. از این رو، رویکرد طبیعی به نظام موجود در جهان رویکردی دولت-محور است یعنی تأکید بر نقش و اهمیت دولت-ملت‌هاست. گفتنی است که رویکرد نظام سیاره‌ای موضوع دولت-ملت را نادیده نمی‌گیرد بلکه مفهوم نظام سیاره‌ای مبتنی بر عملکردهای فراملی را به آن می‌افزاید.

منظور از عملکردهای فراملی اقداماتی است که توسط بازیگران غیردولتی در فراسوی مرزهای دولتی انجام می‌شود. اسکالر این اقدامات را در سه حوزه کاملاً متمایز اقتصادی، سیاسی و فرهنگی-ایدئولوژیک مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهد.

اسکالر دو واژه فرهنگ و ایدئولوژی را برای شناخت نهادی شدن مصرف‌گرایی به کار می‌برد تا نشان دهد که نظام سیاره‌ای را تنها زمانی می‌توان به خوبی درک کرد که آن را یک عمل فرهنگی-

بنابر نظریه نظام جهانی،

پیامد ساختار نظام جهانی

این است که قدرتمندان و

ثروتمندان به هزینه

تهییدستان و ناتوانان،

همچنان خوشبخت

خواهند بود. آمارهای

رسمی نهادهای معتبر

بین‌المللی نیز چنین

برداشتی را تأیید می‌کند.

مارشال مک‌لوهان Marshal McLuhan متنگی است. ایده اصلی در این مدل این است که گسترش وسایل ارتباط جمعی بویژه تلویزیون، به این مفهوم است که همه افراد جهان می‌توانند در يك لحظه در معرض تصاویر یکسان قرار گیرند. این پدیده جهان را به نوعی دهکده جهانی تبدیل می‌کند.

از جنگ سرد با آن روبروست، رویکردها و نگرش‌های اساساً متفاوتی از نظر کیفی و نیز سیاست‌های جدیدی را برای تقویت امنیت سیاسی، اقتصادی و زیست‌محیطی در عرصه جهانی طلب می‌کند. مسلّم است که چنین رویکردهایی خودبه‌خود به وجود نمی‌آید. چنین دیدگاهی به متفکران خاص خود نیاز دارد تا مخاطرات موجود را با دیدگاهی علمی و روشنگرانه در سطح جهانی مطرح نمایند و جنبش‌ها و سازمان‌هایی است که زمینه عملیاتی کردن چنین ایده‌هایی را فراهم آورند.

اولریش بک Ulrich Beck جامعه‌شناس معاصر آلمانی، ریسک را محور تجزیه و تحلیل خود از تحولات جاری اجتماعی قرار داده است. به نظر وی، جامعه امروز بویژه در غرب پیشرفته صنعتی مرحله کمیابی را پشت سر گذاشته و مردم مانند گذشته آمادگی ندارند که در مقابل افزایش رفاه مادی، آثار جانبی بهداشتی و زیست‌محیطی را بپذیرند زیرا امروزه همه چیز عوض شده است.

بک با تجزیه و تحلیل جوامع رفاهی غرب بر این باور است که در این جوامع يك فرایند دوگانه در حال وقوع است. از يك سو تلاش برای معاش در مقایسه با نیمه نخست قرن بیستم و نیز در مقایسه با جهان سوم که با خطر گرسنگی مواجه است، ماهیت خود را بعنوان يك مسأله اصلی که همه چیز را تحت الشعاع قرار دهد، از دست داده است. از سوی دیگر برای اکثر مردم مسائلی مانند «اضافه وزن» جای گرسنگی را گرفته و به موازات آن این فکر قوت گرفته است که منابع ثروت با آثار جانبی خطرناک آلوده شده است.^{۴۲}

ریسک‌هایی که بک از آنها سخن گفته، از نظر کیفی با صدمات و مخاطراتی که در دوران‌های قبلی تاریخ وجود داشته متفاوت است. نخست این که ریسک‌های کنونی نتیجه مستقیم صنعتی شدن است. دوم، ریسک‌هایی که امروزه به صورت مواد سمی یا مواد رادیو اکتیو با آنها مواجه هستیم، از طریق حواس پنجگانه قابل لمس و درک نیست. سوم، این ریسک‌ها نتیجه کمبود تکنولوژی یا کمبود ثروت نیست بلکه از تولید بیش از حد ناشی می‌شود، یعنی با تشدید فرایند صنعتی شدن در مقیاس جهانی، میزان ریسک‌ها نیز چند برابر

پارادایم یکسان‌سازی فرهنگی جهان بر تأثیرات جابه‌جایی کالاها در نظام جهانی بازار تأکید دارد. بر اساس این پارادایم، تفاوت‌های فرهنگی از طریق جایگزینی تولیدات محلی با تولیدانبوه کالایی به سرعت در حال از بین رفتن است. این مرحله مستعمره کردن یا استعمار مجدد جهان غیر غربی از طریق نهادسازی جدیدی از مصرف است که غالباً تحت عنوان استعمار کوی از آن یاد می‌شود.

برخی از نظریه پردازان جهانی شدن فرهنگ به بحث‌های جاری در خصوص فرانوگرایی نیز کمک کرده‌اند. در این بحث‌ها، تغییرات در رسانه‌های جمعی و ارائه واقیعت‌ها از سوی آنها نقش محوری دارد. ایده‌های جامعه‌شناسی جهانی، جامعه مدنی و جهانی شدن، حوزه‌های مسایل جدیدی است که این رویکرد مطرح می‌سازد.

رویکرد زیست محیطی به فرایند جهانی شدن

تئوری‌های سابق روابط بین‌الملل، نظام زیست‌محیطی را بعنوان بخشی جدایی‌ناپذیر از سیستم جهانی نادیده می‌گرفتند و محیط طبیعی، به اشتباه يك منبع قابل مصرف از منابع طبیعی تلقی می‌شد که در بهترین حالت مشترکات جهانی یا میراث مشترک توصیف می‌شد. با تشدید بحران زیست‌محیطی جهانی و نیز اختلافات بر سر مسایل زیست‌محیطی، نظر برخی از دانشمندان تغییر کرده است. امروزه، دیدگاه مربوط به محیط زیست بخشی جدایی‌ناپذیر از نظام جهانی بعنوان يك نظام فرعی و با ویژگی‌های خاص خود به صورت گسترده مورد پذیرش قرار گرفته است و رژیم بین‌الملل محیط زیست شاهد تحولاتی است که هدف آن حفظ محیط زیست و پاسداری از آن است.^{۴۳}

به نظر می‌رسد ماهیت مخاطراتی که جهان پس

○ از دیدگاه نظریه پردازان نظام جهانی، «جهانی شدن» مقوله‌ای ساختگی و آخرین مرحله در توسعه سرمایه‌داری بین‌المللی است. به نظر آنان، جهانی شدن، فرایندی که از غرب هدایت می‌شود، نه مبین يك تغییر جهت کیفی در سیاست جهانی است و نه تئوریها و مفاهیم موجود را بی‌اعتبار می‌کند.

می‌شود. چهارم، تجربه‌ی فعلی ریسک‌ها از لحاظ علمی و سیاسی حالت انعکاسی دارد. پنجم، ریسک‌های فعلی به خاستگاه محلی خود وابسته نیست، بلکه «ماهیتاً تمام اشکال زندگی در کره زمین را به مخاطره می‌اندازند»^{۴۵}، و هیچ نوع مرزبندی زمانی و مکانی را به رسمیت نمی‌شناسند. ششم، جهانی شدن صنایع پر ریسک به این معنی است که محاسبات علمی ریسک یا عواقب آن غیر ممکن شده است.^{۴۶}

از آن‌جا که ریسک ذاتاً حالت جهانی شونده دارد، ظهور جامعه‌ی توأم با ریسک موجب تسریع فرایند جهانی شدن می‌شود. در قالب همین تأثیر است که یک به مفهوم‌سازی جهانی شدن کمک می‌کند. ریسک خود عامل جهانی کننده است زیرا جهانشمول و فراگیر است و تمام اعضای جامعه را بدون توجه به موقعیت جغرافیایی و طبقاتی شان تحت تأثیر قرار می‌دهد. از این رو تهدیدات زیست‌محیطی از مهم‌ترین خطرانی است که بشر در آینده نزدیک باید با آن مواجه گردد. اغلب این تهدیدات اساساً جهانی هستند و کل کره زمین را به خطر انداخته‌اند. سه تهدید عمده نسبت به محیط زیست عبارت است از: تولید مواد زاید (زباله)، آلودگی و تهی شدن منابع معدنی. توجه به محیط زیست فقط یک مسأله تکنولوژیک نیست بلکه یک مسأله اجتماعی است. یورش بی‌امان انسان به محیط زیست از توسعه و گسترش جهانی نهادهای اجتماعی غربی که اهمیت برای رشد اقتصادی مداوم قائل هستند، ناشی شده است.^{۴۷}

با این توصیف، تنها راه‌حل‌های ممکن برای ریسک، راه‌حل‌های فراملی است: گفتگوهای مربوط به کاهش سلاح‌های استراتژیک، کنفرانس سران در ریو درباره کره زمین^{۴۸}، موافقت‌نامه‌های بین‌المللی درباره کاهش پخش گازهای (CFC) یا استفاده از آنها و موافقت‌نامه‌های مربوط به محدودیت سلاح‌های هسته‌ای از آن جمله است.

توزیع ریسک‌ها در نظام جهانی شده تابع الگویی است که یک آن را «منحنی بومرنگ» (boomerang) می‌نامند. این بدان معنی است که نتایج زیانبار ریسک به خاستگاه اصلی آن بازمی‌گردد و به کسانی که آن را تولید کرده‌اند، آسیب می‌رساند. در دوران قبل از نوگرایی ریسک

یک عارضه جانبی ناپیدا بود که افراد ثروتمند و قدرتمند می‌توانستند از عوارض آن مصون بمانند. اما امروزه ریسک پس از بازتاب در دست همان مراکز تولید خود را هدف قرار می‌دهد، چنان که امروزه در کشاورزی صنعتی آثار استفاده از سیستم آبیاری مصنوعی، کودهای شیمیایی یا حشره‌کش‌ها ویرانی واقعی زمین و افزایش سطح ایمنی و مقاومت حشرات را در پی داشته است. به گفته یک، در زیر سقف ریسک‌های نوگرایی، دیر یا زود صید و صیاد به یک سرنوشته دچار می‌شوند^{۴۹} که در این‌جا نیز پارادوکس یا معمای جهان‌شمولی و محلی شدن «نظریه جهانی شدن» به روشنی دیده می‌شود. در حال حاضر نیز جهان با بزرگ‌ترین ریسک، یعنی ریسک جنگ جهانی هسته‌ای روبروست هر چند رو به کاهش گذارده چون برنده‌ای ندارد و همه در آن بازنده‌اند.

اثر منحنی بومرنگ به مناطق تولید ریسک محدود نمی‌شود. دست‌اندازی به منابع زیست‌محیطی یا به قول یک «مصدره زیست‌محیطی» به تدریج سیاره زمین را به مکانی غیر قابل سکونت تبدیل می‌کند: «هر کس سیاست زمین سوخته را در مقابل دیگری اتخاذ می‌کند. این سیاست اگر چه ظنین‌بلندی دارد اما موفقیت آن چندان قابل دوام نیست.»^{۵۰} همچنین دست‌اندازی به منابع زیست‌محیطی می‌تواند قابلیت سودآوری زمین‌های کشاورزی، جنگل‌ها یا منابع ماهیگیری را نابود کند و مشروعیت شرکت‌ها و حتی حکومت‌ها را از بین ببرد.

از این رو، در یک سطح، ظهور جوامع خطر خیز موجب کاهش نابرابری، بویژه تعدیل نابرابری طبقاتی می‌شود زیرا ریسک نه مرزهای طبقاتی را به رسمیت می‌شناسد نه در ایجاد روابط جمع‌صفر که مختص روابط استثمار است، نقشی ایفا می‌کند. اما، یک معتقد است که در یک فرمول‌بندی متضاد، وضع نامطلوب طبقاتی به وضع نامطلوب ریسک منجر می‌شود و ریسک و فقر یکدیگر را جذب می‌کنند. فرمول‌بندی یک کاملاً بدیع است زیرا به نظر او در یک نظام طبقاتی بین‌المللی، صنایع تمیز در جوامعی که از لحاظ اقتصادی پیشرفته هستند باقی می‌مانند و صنایع خطرناک و کاملاً آلاینده به کشورهای در حال توسعه صادر

○ نظریه پردازان نظام

جهانی، رشد شرکتهای چندملیتی را بیانگر تحولی عمده در ساختار نظام جدید جهانی نمی‌دانند بلکه آن را روندی درازمدت در جهت ادغام هر چه بیشتر اقتصاد جهانی قلمداد می‌کنند. از دید آنان، انقلاب ارتباطات نیز آخرین نمودار روندهای درازمدت در نظام جهانی است که به فشرده شدن زمان و مکان می‌انجامد.

جهان است. ارتباط الکترونیك، ادراك ما را از گروه‌های اجتماعی که در آن زندگی و کار می‌کنیم، دچار تحول کرده است.

۳. امروزه، بیش از هر زمان دیگر يك فرهنگ جهانی وجود دارد به گونه‌ای که اغلب مناطق شهری در جهان شبیه به یکدیگرند. جهان دارای فرهنگ مشترکی است که بخش اعظم آن از هالیوود نشأت گرفته است.

۴. جهان روز به روز از تجانس بیشتری برخوردار می‌گردد و اختلافات بین افراد در حال از بین رفتن است.

۵. امروزه شاهد فروپاشی زمان و مکان هستیم. عقاید قدیمی ما در خصوص مکان جغرافیایی و زمان تاریخی با سرعت ارتباطات و رسانه‌ها زایل می‌شود.

۶. يك جامعه مدنی جهانی با جنبش‌های اجتماعی و سیاسی فراملی در حال ظهور است و وفاداری افراد از دولت‌ها به نهادهای فرعی دولتی، نهادهای فراملی و نهادهای بین‌المللی منتقل می‌شود.

۷. «فرهنگ جهان وطنی» در حال گسترش است. انسان‌ها جهانی می‌اندیشند و محلی عمل می‌کنند.

۸. شاهد ظهور يك فرهنگ ریسک هستیم؛ یعنی مردم جهان احساس می‌کنند خطر اصلی که با آن مواجه‌اند، آلودگی و آیدز است و این که دولت‌ها به تنهایی قادر به مقابله با ریسک نیستند.^{۵۲}

مخالفان جهانی شدن

۱. یکی از اعتراضات شاخص به نظریه جهانی شدن این است که این واژه يك واژه نامشخص برای اشاره به آخرین مرحله سرمایه‌داری است. به اعتقاد منتقدان، تئوری جهانی شدن وضع جاری را بسیار منحصر به فردتر از آنچه واقعاً هست ارزیابی می‌کند در حالی که این وضع ممکن است برگشت‌پذیر باشد.

۲. اعتراض دیگر این است که جهانی شدن دارای تأثیرات ناموزونی است. این تئوری يك تئوری غربی است که تنها در مورد بخش کوچکی از جامعه بشری قابل اعمال است. نظاهر به این که يك اقلیت بسیار کوچک از جمعیت جهان می‌توانند

می‌شوند. کشورهای نوصنعتی هم با پذیرش ریسک، استقلال اقتصادی خود را فراهم می‌کنند.

در دهه‌های اخیر اغلب سازمان‌های غیردولتی مانند صلح سبز و طرفداران محیط زیست به افزایش آگاهی شهروندان جهانی در خصوص مخاطرات زیست‌محیطی کمک شایان توجهی کرده‌اند. به نظر می‌رسد که امروزه «دولت‌های ملی آمادگی بیشتری برای مشارکت و همیاری برای پاسخگویی به مخاطرات زیست‌محیطی دارند.»^{۵۱} هرچند در این میان شاهد موضع‌گیری حکومت جدید ایالات متحده آمریکا در برابر پیمان کیوتو هستیم، اما این مواضع جدید فرصت دیگری در اختیار طرفداران محیط زیست و حتی بسیاری از دولتهای غربی قرار داده است که با دیدگاه جدید سران کاخ سفید به مخالفت بپردازند.

موافقان و مخالفان جهانی شدن

رویکردهای نظری گوناگون به فرایند جهانی شدن، در عمل با پیدایش دو دسته یعنی موافقان و مخالفان جهانی شدن همراه است. از آنجا که پدیده جهانی شدن چه از بُعد نظری و چه در عمل موضوعی مورد مناقشه است، بررسی دیدگاه‌های موافقان و مخالفان آن می‌تواند به شناخت دقیقتر این پدیده کمک نماید.

موافقان جهانی شدن

عمده‌ترین بحث موافقان جهانی شدن که با دوران جدید سیاست جهانی نیز سازگاری دارد، از این قرار است:

۱. سرعت تغییرات اقتصادی چنان زیاد است که موجب ایجاد يك سیاست جدید جهانی شده است. دولت‌ها دیگر واحدهای بسته‌ای نیستند و نمی‌توانند اقتصاد خود را کنترل نمایند. اقتصادهای جهانی در مقایسه با گذشته بسیار به یکدیگر وابسته و متکی شده‌اند و این وابستگی با گسترش لحظه به لحظه مسایل مالی و تجارت انجام می‌شود.

۲. ارتباطات، نحوه برخورد ما با بقیه جهان را به طور اساسی دچار تحول کرده است. در حال حاضر ما در جهانی زندگی می‌کنیم که حوادث در يك بخش از جهان، سریعاً قابل مشاهده در آن سوی

○ خطرات زیست محیطی

از مهم‌ترین خطراتی است که بشر با آنها روبروست. سه تهدید عمده نسبت به محیط زیست عبارت است از تولید مواد زاید (زباله)، آلودگی و تهی شدن منابع معدنی. یورش بی‌امان انسان به محیط زیست، از توسعه و گسترش جهانی نهادهای اجتماعی غربی که برای رشد اقتصادی مداوم اهمیت قائلند سرچشمه گرفته است.

نتیجه‌گیری

به شبکه‌های جهانی دسترسی داشته باشند به روشنی نوعی مبالغه است زیرا در جهان واقعی افراد بسیار زیادی هستند که در تمام طول عمر خود حتی يك بار هم از تلفن استفاده نمی‌کنند.

۳. جهانی شدن ممکن است آخرین مرحله امپریالیسم غربی باشد. این همان تئوری قدیمی نوسازی است که در ظاهری آراسته و لباسی جدید مورد بحث قرار گرفته است، زیرا ارزش‌های غیر غربی با هیچ جای آن سازگار نیست و آنچه بعنوان پیروزی ارزش‌های لیبرال جشن گرفته می‌شود، هزینه آن را دیدگاه‌های جهانی سایر فرهنگ‌ها پرداخت می‌کنند.

۴. تعداد قابل توجهی بازنده در فرایند جهانی شدن وجود دارند. تکنولوژی‌های همراه جهانی شدن، به صورت خودکار به نفع اقتصادهای غنی در جهان کار می‌کند و منافع آنها را بر منافع اقتصادهای در حال توسعه ملّی مرجّح می‌دارد. بنابراین، جهانی شدن نه تنها حالت امپریالیستی بلکه حالت استثمار دارد.

۵. همه نیروهای جهانی کننده، لزوماً نیروهای خوبی نیستند. جهانی شدن اقدامات کارتل‌های مواد مخدر، تروریست‌های بین‌المللی و سندیکاهای تبهکاری را تسهیل می‌کند.

۶. نگرانی بزرگ این است که بازیگران فراملّی بسیار قوی و نوظهور در جهان سیّاره‌ای شده، پاسخگو نیستند.

۷. تضادی در بطن تئوری جهانی شدن وجود دارد. از يك سو بیانگر پیروزی ارزش‌های غربی به رهبری بازار است ولی قادر نیست موفقیت اقتصادی برخی از اقتصادهای ملّی مانند سنگاپور، تایوان، مالزی و کره را که با اتکا به ارزش‌های آسیایی یکی از بالاترین نرخ‌های رشد در اقتصاد جهانی را به دست آورده‌اند، توضیح دهد. تضاد مورد نظر این است که آیا این کشورها می‌توانند به نوسازی خود بدون پذیرش ارزش‌های غربی ادامه دهند یا نه؟ و اگر چنین شود آن وقت بر سر این ادعا که جهانی شدن موجب گسترش يك دسته خاص از ارزش‌ها می‌شود، چه خواهد آمد؟ اگر این کشورها راه خود را به سوی نوسازی اقتصادی و اجتماعی باز کنند، شاهد اختلافات بین ارزش‌های غربی و آسیایی بر سر مسائلی چون حقوق بشر، جنسیت و

آنچه از گفته‌های مخالفان و موافقان جهانی شدن برمی‌آید نوعی افراط در هر دو سرطیف است. در دیدگاه موافقان رگه‌هایی از ساده‌نگری، مبالغه و افکار آرمان‌گرایانه موج می‌زند و بازتاب چنین تفکر روشنفکرانه‌ای به افراط دیگری در مخالفت با آن تبدیل شده و از این رو مفهوم جهانی شدن حالت اسطوره‌ای یا افسانه‌ای پیدا کرده است. بررسی‌های انجام شده دست کم پنج پاسخ کیفی به برخی از انتقادات ارائه شده می‌دهد:

نخست، جهانی شدن در همه جا یکسان تجربه نشده است. برای مثال، کاهش اهمیت مرزهای سرزمینی در آمریکای شمالی، اروپا و منطقه پاسیفیک در مقایسه با آفریقا و آسیا از برجستگی ویژه‌ای برخوردار است؛ یا پدیده‌هایی مانند شرکت‌های جهانی، پست الکترونیک و... در شمال بیشتر مطرح است تا در جنوب. همچنین، جهانی شدن نسل‌های جدید را بیش از سایر نسل‌ها تحت تأثیر قرار می‌دهد. و سرانجام این که جهانی شدن شرایط خاص و یکسانی در تمام مکان‌ها و برای تمام افراد به وجود نیاورده است، بلکه مفهوم آن این است که چیزهای زیادی در جهان معاصر اتفاق می‌افتد که عمیقاً به فواصل سرزمینی و مرزها حسّاسیت چندانی نشان نمی‌دهد.

دوم، اصولاً جهانی شدن يك فرایند رو به جلو تنها برای همسان‌سازی نیست که دلایلی برای قبول آن ارائه گردد. جهانی شدن، به هیچ وجه به تفاوت‌های فرهنگی پایان نداده است، از این رو بعنوان مثال، مخاطبان مختلف، يك فیلم جهانی را به صورت‌های گوناگون تفسیر می‌کنند و کالاهای جهانی با توجه به نیازهای محلی به صور مختلف مورد استفاده قرار می‌گیرند. همچنین، جهانی شدن به افزایش نسبی جنبش‌های ملّی، قومی و مذهبی در دهه‌های اخیر منجر شده است. بنابراین جهانی شدن با تمایلات پیچیده و متفاوتی روبرو است: از يك طرف با ادغام فرهنگی و از طرف دیگر با تمایز روزافزون در درون گروه‌های مختلف اجتماعی.

○ آنچه از گفته‌های مخالفان و موافقان جهانی شدن برمی‌آید، نوعی زیاده‌روی در هر دو سرطیف است. در دیدگاه موافقان رگه‌هایی از ساده‌نگری، مبالغه و آرمان‌گرایی دیده می‌شود و بازتاب چنین روشنفکری، به افراط دیگری در مخالفت با آن تبدیل شده، و چنین است که مفهوم جهانی شدن حالت افسانه‌ای یافته است.

پی‌نوشت‌ها

1. Smith, Steve, and Baylis, John. **The Globalization of World Politics: An Introduction to International Relations**, (Oxford: Oxford University Press, 1997) p.3.
2. **Ibid**, p. 6.
3. **Ibid**, p.6.
4. Scholte, Jan Aart, "Beyond the Buzzword: Towards a Critical Theory of Globalization", in Eleonore Kofman and Gillian Youngs (eds.), **Globalization: Theory and Practice**, (London and New York: Pinter, 1996) p.50.
5. Ruggie, John Gerard, "Territoriality and beyond: Problematizing modernity in international relations", **International Organization**, 47 (1), 1993. pp. 142-43.
6. Scholte, **op. cit.** p. 50.
7. Dunne, Timothy, "Realism", in John Baylis and Steve Smith (eds.), **The Globalization of World Politics: An Introduction to International Relations**, (Oxford: Oxford University Press, 1997) p. 121.
8. **Ibid**, pp. 121-22.
9. **Ibid**, p. 120.
10. Pettman, Jan Jindy, "Gender Issues", in John Baylis and Steve Smith **op. cit.** p.485.
11. Hoffman, Stanley. **Janus and Minerva: Essays on the Theory and Practice of International Politics**, (Boulder, Col: Westview, 1987), p. 396.
12. Dunne, Timothy. "Liberalism", in John Baylis and Steve Smith **op. cit.** pp. 150-51.
13. Roberts, A. and Kingsbury, B. "Introduction: The UN's Role in International Society Since 1945", in Roberts and Kingsbury (eds.), **United Nations, Divided World**, (Oxford: Clarendon Press, 1993) p. 30.
14. **Ibid**, p. 30.
15. Dunne, Timothy, "Liberalism", **op. cit.** pp.150-51.
16. Doyle, Michael, "Liberalism and World Politics Revisited", in Charles W. Kegley (ed.), **Controversies in International Relations Theory: Realism and the Neoliberal Challenge**, (New York: St Martins Press, 1995) p. 100.
17. Fukuyama, Francis, "The End of History", **The National Interest**, 16. 1989, pp. 3-18.
18. Dunne, Timothy, **op. cit.** pp. 150-51.
19. Falk, Richard, "Liberalism at the Global Level: The Last of the Independent Commissions", **Millennium Special Issue: The Globalization of Liberalism?** 24 (3), 1995, p.573.

سوم، جهانی شدن هنوز اهمیت مکان، فاصله، و مرزهای سرزمینی را در سیاست جهانی از بین نبرده است، هر چند ابعاد جدیدی از جغرافیا را از طریق ورود به فضای مجازی و ارتباطات الکترونیکی به روابط اجتماعی اضافه کرده است. مفهوم این عمل از بین رفتن مدارهای کره زمین یا نصف النهار جغرافیای قدیم در پایان قرن بیستم و آغاز هزاره سوم نیست. شاید بتوان گفت که جهانی شدن به مفهوم پایان یا مرگ جغرافیا آن گونه که برخی ها اعلام می کنند نیست، بلکه موجب ایجاد فضای فراسرزمینی در کنار آن شده است که با جغرافیای سرزمینی متقابلاً مرتبط شده است. بنابراین می توان نتیجه گرفت که نقشه امور جهان بیش از پیش پیچیده شده است.

چهارم، جهانی شدن را نمی توان فقط به صورت یک نیروی واحد پیش برنده درک نمود. سیاره ای شدن جهان، فقط حاصل گریز ناپذیر سرمایه داری، یا نتیجه قطعی و از پیش تعیین شده صنعتی شدن، یا برآمده از کاوش غیرمذهبی جدید از حقایق جهان نیست. ممکن است در هر یک از این بحث ها چیزی باشد، اما هر نظریه ای در بهترین حالت تنها بخشی از روشنگری را در درون خود دارد. احتمالاً یک توضیح جامع از جهانی شدن مستلزم توجه به ترکیب پیچیده ای از روابط به هم پیوسته نیروهای سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، زیست محیطی و روان شناختی است که برخی از آن ها به صورت متقابل تقویت کننده یکدیگر و برخی در جهت مخالف یکدیگر حرکت می کنند.

پنجم، مهم تر از همه این که جهانی شدن باطل السحر تمام مشکلات نیست. برخی از متفکران لیبرال از جهان بدون مرز آینده، پایگاه برابری جهانی، خوشبختی، صلح و آزادی صحبت می کنند مانند (Ohmae)^{۵۴}، و دیگران پایان تاریخ و پیروزی ارزش های لیبرال را جشن می گیرند، در حالی که شواهد موجود و یکی دو دهه گذشته اشاره به نتایج عکس دارد. واقعیت این است که افراد بر پایه جنسیت، طبقه، نژاد، ملیت، مذهب و سایر طبقه بندی های اجتماعی عموماً دارای دسترسی نابرابر و صدای نابرابر در استفاده از فرصت های جهانی شدن هستند.

○ جهانی شدن با گرایشها و روندهای پیچیده و متفاوتی روبرو است: از یک سو با ادغام فرهنگی و از سوی دیگر با ناهمگونی های روزافزون در درون گروه های مختلف اجتماعی.

○ شناخت همه جانبه
 «جهانی شدن»، مستلزم
 توجه به ترکیب پیچیده
 روابط نیروهای سیاسی،
 اقتصادی، فرهنگی،
 زیست محیطی و
 روابط شناختی است که برخی
 از آنها به صورت متقابل
 تقویت کننده یکدیگرند و
 برخی در جهت مخالف
 یکدیگر حرکت می کنند.
 در این زمینه باید بر این
 واقعیت انگشت نهاد که
 انسانها بر پایه جنس، طبقه،
 نژاد، ملیت، مذهب و...
 امکانات نابرابری در
 دسترسی به فرصت‌های
 جهانی شدن دارند.

35. Wallerstein, Immanuel, **The Modern World System, Capitalist Agriculture and the Origins of the European World - Economy in the Sixteenth Century**, (San Diego: Academic Press, 1974), pp. 347-8.
36. Hobden Steve and Jones Richard Wyn, **op.cit.** p. 144.
37. Sklair Leslie, **Sociology of Global System**, (London: Harvester Wheatsheaf, 1991) p.33.
38. **Ibid.** p.33.
39. Sklair, Lesli, "Globalization and Sociology", in Malcolm Warner (ed.), **International Encyclopedia of Business and Management**, Vol 2. (London: Routledge, 1996) p.1677.
40. **Ibid.**, p. 1678.
41. **Ibid.**, p. 1678.
42. Marshal, Gordon, **Oxford Concise Dictionary of Sociology**, (Oxford: Oxford University Press, 1996), pp. 202-203.
43. Simai, **op. cit.** p. xxi.
44. Beck, Ulrich, **Risk Society: Towards a New Modernity**, (London: Sage, 1992), p. 20.
45. **Ibid.** p. 22.
46. **Ibid.** p. 22.
47. Giddens, Anthony, **Sociology**, (Cambridge: Polity Press, 1996) p. 562.
۴۸. اجلاس جهانی سال ۱۹۹۲ برای محیط زیست و توسعه که توسط سازمان ملل برگزار شد هیچ دستاوردی در زمینه اقدامات دستجمعی نداشت. با وجود این تعهدات مهمی از همه کشورهای برای اجرای برنامه‌هایی در جهت حمایت از اکوسیستم جهانی گرفت.
49. Beck, **op. cit.** p. 38.
50. **Ibid.** p. 32.
51. Simai, **op. cit.** p. 354.
52. Smith, Steve and Baylis, John, **op. cit.** p.9.
53. **Ibid.**, pp. 9-10.
۵۴. برای آگاهی بیشتر از دیدگاه‌های Ohmae به کتاب او تحت عنوان:
The Borderless World: Power & Strategy in the Interlinked Economy (London: Fontana, 1990).
20. **Ibid.**, p. 564.
21. Keohane, Robert, (ed.), **International Institutions and State Power: Essays in International Relations Theory**, (Boulder, Col: Westview, 1989), p.8.
22. Long, David, "The Harvard School of International Theory: A Case for Clouser", **Milennium**, 24 (3), 1996, p. 496.
23. Hoffmann, Stanley, "The Politics of Military Intervention", **Survival**, 37 (4), 1995, p.169.
24. Gray, John, **Enlightenment's Wake: Politics and Culture at the Close of the Modern Age**, (London: Routledge, 1995), p. 146.
25. Tooze, Roger, "International Political Economy in an Age of Globalization", in John Baylis and Steve Smith, **op. cit.** p. 227.
26. Simai, Mihali, **The Future of Global Governance: Managing Risk and Change in the International System**, (Washington D.C: United States Institute of Peace Press, 1994), p.38.
27. Baldwin, David, (ed.) **Neorealism and Neoliberalism: The Contemporary Debate**, (New York: Colombia University Press 1993), pp. 4-8.
28. Hobden, Steve and Jones, Richard Wyn, "World - System Theory", in John Baylis and Steve Smith, **op. cit.** p. 126.
29. **Ibid.** p. 129.
30. Wallerstein, Immanuel, **Unthinking Social Science: The Limits of Nineteenth Century Paradigms**, (Cambridge: Polity Press, 1991), p.268.
31. Hobden, Steve and Jones Richard Wyn, **op. cit.** p. 141.
32. Chase - Dunn, Christopher, "Technology and the Logic of World System", in R. Palan and B. Gills (eds.), **Transcending the State - Global Divide: A Neostructuralist Agenda in International Relations**, (Boulder, Col.: Lynne Rienner, 1994), p. 97.
33. Smith, Steve and Baylis, John, **op. cit.** pp.6-7.
34. Hobden, Steve and Jones, Richard Wyn, **op. cit.** p. 143.

مرآجه فرمایید.